

استراتژی جدید بوش: کنترل بحران عراق یا فراافکنی آن؟

تقی روزبه

مارزخم خورده خطرناک تراست!..

استراتژی جدید بوش در رسانه ها و مطبوعات جهان بطور گسترده و از رویای گوناگون مورد تأویل و تفسیر گسترده مفسران قرار گرفته واکثراً بحق، آن را استراتژی افزایش بحران و جنگ لقب داده اند. در حقیقت استراتژی جدید پیش از گذشته بر نقش دو کشور همسایه عراق بویژه ایران در تشدید وخامت اوضاع آن کشور انگشت تأکیده نهاده است. دولت ایران تهدید شده که آمریکا بیکار نخواهد نشست و شبکه های کمک رسانی آن ها را درهم خواهد کوبید. باین ترتیب توگونی دولت آمریکا هم اکنون خود را در عراق درگیر در جنگ با رژیم ایران می بیند و بر آنست که با گسترش جنگ باین سوی مرزها جنگ داخلی عراق را بسود خود به پایان رساند.

بقیه در صفحه ۲

پیام کمیته مرکزی
سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
به مناسبت 11 دی روز شهدای سازمان

ص ۱۷



درسهای تاریخی یک اعتصاب

اتحاد چپ کارگری ایران ص ۱۲

جنایتی دیگر!

خودکشی 200 کارگر گروه صنعتی ملی را به
حساب چه کس و کسانی باید نوشت؟

امیر جواهری لنگرودی ص ۱۱

یک نقد خوب!

لاله حسین پور در صفحه ۱۴

صدها میلیارد هزینه نظامی؛ صدها میلیون
گرسنه در جهان!

رسول آرام

آیا میتوان با وجود غول سرمایه داری در جهان از میزان مرگ و میر بزرگسالان و کودکانی که بر اثر گرسنگی و یا مبتلا به بیماریهای اسهال؛ ذات الریه؛ مالاریا و سرخک... کاست؟ خیل عظیم جمعیت دنیا یعنی جمعیتی حدود 850 میلیون نفر در فقر مطلق زندگی میکنند از هر هفت نفر یک نفر گرسنه و بی دارو و درمان بین مرگ و زندگی دست و پا میزند. آنان میمیرند به بیماریهای مزمن دچار میشوند؛ بیسواد و بی آینده بزرگ میشوند؛ آرزوی داشتن یک سرپناه را بگور میبرند تنها به این جهت که قادر نیستند مایحتاج خود را در کشور های خود تولید نمایند.

بقیه در صفحه ۱۳

طرح اصلاح قانون کار قانونی کردن بی قانونی است

بررسی تطبیقی و تحلیل طرح اصلاح قانون کار

شهاب برهان

مقدمه

سرانجام پیش نویس نهائی دولت احمدی نژاد برای اصلاح قانون کار در ۱۹ مرداد ۱۳۸۵ منتشر شد. در این فاصله اظهار نظرهای چندی در باره آن از جانب منتقدین و مخالفین آن به شکل نوشته یا شفاهی صورت گرفته است که تا جایی که من امکان اطلاع از آن ها را داشته ام، عموماً به محکوم کردن کلی سیاست های ضد کارگری و نئولیبرالی جمهوری اسلامی و در موارد معدودی هم به نقد گذرای فقط دو یا سه بند از بندهای دوازده گانه اصلاحات پرداخته اند.

بقیه در صفحه ۵

جرقه ای از دوزخ

مساله آنروز مخالفت یا همراهی و
همکاری با حکومتی جنایتکار بود

ص ۱۵

علی اکبر شالگونی

استراتژی جدید بوش ...



هم به عقب راندن پیشنهادات کمسیون بیکر-همیلتون بشیوه باصطلاح دمکراتیک و هم ادامه خط مشی نئوکان ها درعراق بدون حضورچهره های حساسیت برانگیز آن و هم پاسخی به آن چه که آن را درک افکار عمومی مردم آمریکا می نماید.

چنان که بخاطر داشته باشیم، بوش در پی شکست انتخابات میان دوره ای مجلس نمایندگان و سنا که موجب ازدست دادن اکثریت حزب جمهوریخواه بر این دونهاد گردید، در یک ژست عوامفربانه اعلام داشت که پیام مردم آمریکا را دریافته و تلاش خواهد کرد در همکاری با حزب دمکرات بر مشکلات بوجود آمده فائق آید. اوحتا برای آرام کردن افکار عمومی به تعویض چند چهره معروف و دخیل در بحران عراق چون رامسفلد و جان بولتون مبادرت کرد. با این وجود مطابق اطلاعات انتشار یافته از سوی حزب دمکرات، معلوم شده است که او در تدوین استراتژی جدید با آنها هیچ گونه مشورت و همکاری به عمل نیاورده و تنها به رساندن مفاد استراتژی جدید خود به آنها بسنده کرده است. گرچه تدوین کننده گان پیشنهاد پرسروصدای بیکر-همیلتون بخصوص شخص بیکر قبلا هشدار بودند که بسته به پیشنهادی آنها یک مجموعه بهم پیوسته ای است که بوش نمی تواند به دلخواه خود وبشیوه گزینشی هم چون یک سالاد با آن برخورد کند. با این وجود برخورد بوش به این مجموعه هم چون برخورد گزینشی با خوراک سالاد بود.

واقعیت آن است که اعلام استراتژی جدید مبتنی بر افزایش تهاجم جنگی در عراق در شرایطی که آشکارا افکار عمومی داخل آمریکا سیاست های بوش را ناکام و شکست خورده می داند و خواهان فاصله گرفتن از آن و بیرون کشیدن سربازان از معرکه جنگ است وحتا خود بوش هم در ظاهر به چنین شکستی اذعان دارد، و در شرایطی که این سیاست با مخالفت حزب رقیب وحتا شمار زیادی از مهره های کلیدی جمهوری خواهان مواجه است، دهن کجی آشکاری است به افکار عمومی و مردم آمریکا.

بهنگام شروع جنگ عراق دولت آمریکا دهن کجی به افکار عمومی جهان را بروشنی از خود نشان داده بود. اما نکته مهم آنست که اکنون آن رانسبت به افکار عمومی خود مردم آمریکا نشان می دهد. نباید فراموش کنیم که در آمریکا عواما بر چنین شکاف های بزرگی بین افکار عمومی و سیاست های حکومت، بنابه پاره ای دلایل و از جمله از برکت انحصار رسانه های خبری فراگیر و شستشوی مغزی گسترده کمتر از کشورهای اروپایی نمود غلنی پیدامی کند و تنها در مواردی که پای آمریکا چون نمونه های ویتنام و عراق و... در گل فرومی رود، فرصتی برای افکار عمومی فراهم می آید تا بتواند خود را از تاروپود و حوزة نفوذ اختاپوس انحصارات رسانه ای بیرون بکشد. مثلا هرگز در مواردی چون سومالی افکار عمومی چنین فرصتی را بدست نمی آورد. اکنون جنگ عراق پس از گذشت چندین سال چنین فرصتی را فراهم ساخته است. وجود چنین شکافی بین افکار عمومی و سیاست های حاکم بردولت، قبل از هر چیز معنای دموکراسی مورد ادعای این کشور را که خود را سرآمد آن در جهان می داند، به عریان ترین وجهی به نمایش می گذارد و نشان می دهد که چگونه قدرت واقعی در این کشور از مردم مستقل بوده و سرش به جای دیگری، بهمان کارتل ها و تراست هانی که در تداوم جنگ و بحران ذینفعند، بند است. و این که چگونه آرائی که به صندوق های ریخته می شوند فقط برای مشروعیت بخشیدن به این قدرت صورت می گیرد. البته چنین پدیده ای مختص به آمریکا نبوده بلکه قبلا با دامنه حتا مشهودتری در کشورهای سرمایه داری چون انگلیس و اسپانیا و... شاهدش بوده ایم.

چالش های فراوری حزب دمکرات و جمهوریخواه

نشست و شبکه های کمک رسانی آن ها را در هم خواهد کوبید. باین ترتیب توگونی دولت آمریکا هم اکنون خود را در عراق درگیر در جنگ با رژیم ایران می می بیند و بر آنست که با گسترش جنگ باین سوی مرزها جنگ داخلی عراق را بسود خود به پایان رساند. و البته همه این ها در حالی است که نیروهای نزدیک به ایران یا حامی آن در رأس "قدرت" عراق قرار دارند! باین ترتیب ارسال نیروی نظامی بیشتر به عراق و خط و نشان کشیدن به دولت ایران را باید مهمترین اقدام دولت آمریکا در استراتژی جدید برای باصطلاح بیرون رفت از بحران دانست. و برای آن که دولت آمریکا این استراتژی را دارای عضله و شیرینا پال و اشکم نشان بدهد، و منظور خود از "بیکارنه نشستن" را با وضوح بیشتری بیان نماید، اعلام استراتژی جدید را با حمله ای به مقر دیپلماتیک دولت ایران در شهر اربیل و دستگیری شماری از دیپلمات های آن همزمان کرد. تهاجمی که حتا دوستان و متحدان کرد عراقی دولت آمریکا را از نظرنوع مداخله و بی اعتنائی به توافقات دولت عراق و حکومت کردستانی با رژیم ایران شگفت زده کرد.

در هر حال اعلام سیاست های جدید، یک بار دیگر فرصتی برای مشاهده سیاست های جنگ طلبانه دولت آمریکا در منطقه و نیز ماهیت دمکراسی مورد ادعای یگانه ابر قدرت تاندان مسلح جهان را چه در عرصه داخل آمریکا و چه در سطح منطقه در اختیار ما قرار می دهد. ما هم از فرصت استفاده کرده و نگاه کوتاهی داریم به برخی از جوانب این باصطلاح استراتژی نوین:

دهن کجی آشکار به افکار عمومی مردم آمریکا گرچه بوش از مدتها پیش اعلام داشته بود که قبل از تصمیم گیری تازه در مورد عراق و اعلام استراتژی جدید مایل است همه پیشنهادات و بویژه پیشنهادات کمسیون بیکر-همیلتون را مورد مطالعه و استفاده قرار دهد. اما او همزمان هشدار داده بود که علاوه بر آن پیشنهادات دیگری نیز روی میز او قرار دارند که وی همه آنها را مورد بررسی و استفاده قرار خواهد داد. البته یکی از این پیشنهادات اعزام نیروی بیشتر به عراق و گسترش دامنه جنگ برای کنترل آن بود که از سوی بازها و نئوکان های کاخ سفید بویژه وزیر دفاع سابق، قبل از برکناری از پست وزارت دفاع ارائه شده بودند. باین ترتیب تأخیر در ارائه استراتژی جدید و ادعای بررسی همه پیشنهادات برای اتخاذ تصمیم نهائی به همراهی استغفای بعدی برخی مهره های سرشناس نئوکان ها، مانوری بود که چندین هدف را با خود داشت:

استراتژی جدید بوش ...

بوش با بی‌اعتنایی خود به طبقه سیاسی حاکم آمریکا - از جمله حزب دموکرات و به نوعی به لایه های محافظه کار سنتی و پرنفوذ حزب جمهوریخواه آنها را بر سر دوراهی بزرگ و خطیری قرار داده است. در مورد جمهوریخواهان، از یکسو آنان نگران افول اعتبار نفوذ سنتی حزبشان در نزاد افکار عمومی و شکست های محتمل انتخاباتی آتی هستند و از سوی دیگر نمی‌توانند چندان درشت‌علیه رئیس‌جمهور متعلق به حزب خود سخن بگویند. بهمین دلیل آن‌ها به شکوه‌ها و غرولندهای کم‌دامنه و همراهی عملی با رئیس‌جمهورشان بسنده می‌کنند. در مورد حزب رقیب دموکرات وضع از این هم دشوارتر است. آن‌ها که در نیمه راه صعودیه سکوی قدرت هستند و خود بخوبی می‌دانند که عروجشان را امید یون سوار بر موج نارضایتی عمومی هستند، از یکسو نیاز دارند که برای پیمودن مابقی راه صعود به قدرت، بویژه در انتخابات پیش روی ریاست جمهوری، هم چنان به ژست مخالفت خوانی خود با سیاست های جنگی با صدای بلند ادامه بدهند و عدم تأثیرگذاری خود در اصلاح این سیاست‌ها را با عدم تصاحب کامل قدرت مدلل کنند. و از سوی دیگر، اگر بیش از اندازه لازم صدای اعتراض خود را بلند کنند، نگران تضعیف اقتدار دولت آمریکا و منافع طبقه حاکم در منطقه و جهان هستند و از این که از سوی حریف مبادا انگ مخالفت با تقویت ارتش و منافع ملی را بخورند. و همین دوگانگی است که آنها را از یکسو وادار به مخالفت خوانی با سیاست های رسمی رئیس‌جمهوری نماید و از سوی دیگر تا آن حد بردبار و خویش‌نشان دار در برابر اقدامات جنگی چون آمیزدولت آمریکا، که مبادا به تضعیف بیش از حد اقتدار موقعیت این دولت در نزد جهانیان بیانجامد. آنها برای ایجاد موازنه به بین این دو، تلاشی دشوار در پیش رو دارند و برای اینکار باید بتوانند بصورت حرفه‌ای تر و تردستانه‌تر موج سواری کنند و گر نه قافیه را خواهند باخت.

و در این میان افکار عمومی و آن اکثریت بزرگی از مردم آمریکا قرار دارد که در برابر بریده و بیستان‌ها و چالش‌های کنترل شده دو حزب عمده آمریکا، چاره‌ای ندارند تا نارضایتی خود را از تداوم و گسترش جنگ عراق، هم چون اعتراض به جنگ ویتنام، از حوزه دخیل بستن به کرامات صندوق رأی به درون خیابان‌ها بکشانند. از همین رو است که باید تأکید کرد یکی از عناصر اصلی شکست سیاست چکاندن ماشه تفنگ بوش، همین کشانده شدن اعتراضات مردم آمریکا به آوردگاه خیابان‌ها و برپائی جنبش های خیابانی است. همانگونه که در تجربه های متعددی نشان داده شده است، در انتقال اعتراضات مردمی به جنبش های خیابانی، نه فقط نیروهای مدافع صلح و علیه جنگ و بربریت و همه نیروهای مدافع برابری و آزادی نقش اصلی را ایفاء می‌کنند، بلکه نفس تقویت تاکتیک های معطوف به دموکراسی مستقیم و مشارکتی مردم، موجب برآمدن این نیروها و افزایش وزن مخصوص آن‌ها در کل مبارزات طبقاتی و اجتماعی می‌گردد. تا این جا می‌توان گفت که زمینه مناسب تری برای اوج گیری این گونه جنبش‌ها فراهم تر شده است. اما این که تا چه حد برافروخته شدن جنبش های ضد جنگ در آمریکا جنبه عملی پیدامی‌کند را باید به آینده سپرد.

گره ردن جنگ عراق با ایران

بوش در استراتژی جدید خود بطور تنگاتنگی بحران عراق را با بحران ایران و بی‌طواخص با بحران هسته‌ای و تغییر رفتار رژیم گره زده است. در این استراتژی رژیم ایران بطور تلویحی علت اصلی بحران تلقی می‌شود. بی‌تردید رژیم ایران و البته نه فقط رژیم

ایران، در دامن زدن به تنش های جنگ داخلی در عراق بی‌نقش نیستند. اما در استراتژی جدید ما با یک فرا افکنی عظیمی مواجهیم که برای گریز از پذیرش علت اصلی بحران و پذیرش شکست و عواقب آن، بر آن است تا با فراروی به آنسوی مرزهای عراق و با دخیل دانستن کشورهای همسایه در ایجاد بحران، به بحران پاسخ بدهد. البته اتخاذ چنین سیاستی بدون تدارک قبلی نبوده است: چنان که بلردر باز دید اخیر خود خود از کشورهای منطقه، با لحنی تهدید آمیز و مشابه تهدید بوش پس از 11 سپتامبر، با اعلام این که ایران به عنوان مهم ترین خطر استراتژیک منطقه است، خواهان بوجود آمدن بلوکی از کشورهای میانه روعرب علیه ایران و تلویحا علیه باصطلاح هلال شیعیه گردید. همزمان آمریکا تصمیم گرفت که با ارسال ناوگان دریایی تازه ای به منطقه بر حضور بر قدرت نظامی خود در این منطقه بیافزاید و بیاتعویض فرماندهانی که چندان به افزایش نیروی نظامی و لشکرکشی تازه به عراق و منطقه روی خوش نشان نمی‌دادند، آرایش جنگی خود را تکمیل کند. تصمیم به نصب موشک های پاتریوت در این منطقه را باید مرحله تازه ای از روند گسترش میل تارسیسم و جنون جنگ به شمار آورد. جوهر سیاست جدید آن است که با ابراز قدرت نمائی مانع از بهر برداری دشمنان و یا رقیب دولت آمریکا از خلاء ناشی از شکست در عراق شده و در این میان بخصوص ایران، باید نمدمالی بشود تا نه فقط نتواند از خلاً بوجود آمده سود بجوید، بلکه در وضعیتی قرار گیرد، تا از موضع ضعف حاضر به گفتگو و تغییر رفتار خود شود و یا راه برای تغییر آن از طریق فشار قدرت های بزرگ آماده شود. اکنون سؤال کلیدی آن است که آیا دولت بوش و شرکت های فراملیتی نفتی و تولید کننده گان جنگ افزارهای جنگی، خواهند توانست با بی‌اعتنایی حتی به توصیه های پیش‌کسوتان حزب خود و از طریق سیاست چکاندن ماشه تفنگ، برای شکست های خود راه مفری بجویند؟ تجربه های مکرر مداخلات امپریالیستی آمریکا نشان داده است که خروج این غول از باطلاق های جنگ بسادگی ورودش به آن صورت نمی‌گیرد. اگر چه برای آرام کردن افکار عمومی و عده داده می‌شود که جنگ و دندان نشان دادن با هدف مهار بحران و هموار کردن زمینه خروج نیروهای آمریکائی از باطلاق موجود صورت می‌گیرد. همان توجیهاتی که زمانی در نبردهای ویتنام هم بارها برای ارسال نیرو و تداوم جنگ صورت می‌گرفت. ولی چه تضمینی وجود دارد که با همان دستاویزهایی که ارسال نیروهای تازه تبیین می‌شود، یعنی مقابله با گسترش تروریسم و اهمیت بی‌همتای خاورمیانه نفتی و عواقب شکست در چنین منطقه سوق الجیشی، گسترش مراحل بعدی جنگ توجیه و مدلل نشود؟ پایان ترتیب ملاحظه می‌شود که در هر دو حالت چه با فرض فرا افکنی جنگ عراق به یک جنگ منطقه ای و این که "خاورمیانه ای که در انحصار کامل من نباشد بگذار در آتش جنگ و تباهی بسوزد"، چه با فرض پیروزی هر چند نامحتمل آمریکا در عراق، این نگرانی وجود دارد که نونوکان‌ها برای پیشروی در خطوط بعدی استراتژی خاورمیانه ای خود، گام بعدی را بسوی ایران کج کنند. باین وصف هر دو حالت فوق متضمن خطر گسترش جنگ است.

باین همه باید اضافه کنیم که استراتژی جدید بوش به دو دلیل سترون و ناکام خواهد ماند: نخست بدلیل بی‌اعتنایی آن به ریشه اصلی بحران عراق یعنی سیاست اشغال‌گری. و باین معنا استراتژی جدید چیزی جز پاشیدن نفت به روی آتش برای خاموش کردن آن نیست. و دوم بدلیل آن که استراتژی جدید درکنه خود چیزی جز حلول مجدد یک جاتبه‌گری که چندی بخاطر مصلحت اندیشی‌ها رنگ و بوی آن کم تر شده بود نیست. لاجرم این استراتژی می‌تواند نیروی وسیعی را در برابر خود برانگیزاند: نه فقط افکار عمومی مردم جهان و نیز شهروندان

استراتژی جدید بوش ...

هسته ای تاکتیکی توسط اسرائیل تنها یکی از آن هاست. نیست. بنابه این واقعیت هرچه که این ابرقدرت در مورد اول-داشتن قدرت سازندگی و اهداف اثباتی- کم دارد در مورد دوم-ویران ساختن زیرساختها و فروپاشی اجتماعی جوامع همزیست- دست بالا را دارد. هماغونه که نمونه عراق نشان داده است، گرچه این ابرقدرت از جهات بسیاری قادر به ایجاد نظم مورد نظر خود-نظمی بر پایه یک سالاری قطب آمریکا-نیست اما در ویرانگری و آتش افکنی بسیار چیره دست بوده و از هیچ گدب‌دویرانگر چیزی کم ندارد. بنابراین وقتی از ناتوانی این قدرت امپریالیستی در مواجهه اثباتی سخن به میان می آید، بهیچ وجه نباید به معنای انکار و یا دست گرفتن قدرت تخریبی آن تلقی شود. علاوه بر این، آن چه که بازم بر احتمال وقوع این خطر می افزاید ماهیت طرف مخاطب این ابرقدرت یعنی ماهیت بغایت ارتجاعی و ماجراجویانه و بحران آفرین جمهوری اسلامی است که انگار وظیفه ای جز فراهم کردن شرایط و بهانه مناسب برای تهاجم این حریف قدر و وحشی ندارد. واقعیت دیگر آنست که دولت بوش ورژیم ایران برای خروج و بهتر است بگوئیم فرار از بن بست و بحرانی که در آن گرفتار آمده اند، هریک به وجود دیگری نیاز دارد.

ناتوانی به توان دو

ناتوانی و شکست های موجود و یا آتی امپریالیسم را نباید به حساب توانایی جمهوری اسلامی واریز کرد. گواين که خود رژیم در این توهم بصری برد و سرانجام هم همین توهم کاربردست اش خواهد داد. نظام جمهوری اسلامی سرشار از ناتوانی تاریخی به توان دو است. هم بعنوان یک نظام سرمایه داری پس مانده و تاریک اندیش که خود حکم پارازیت نظام سرمایه داری به بن رسیده حاکم برجها را دارد و هم به دلیل سرشت دشمنانه آن با آزادی و برابری که بارهانی انسان از بردگی و قیومیت سیاسی و ستم سرمایه دشمنی آشتی ناپذیر دارد. و بهمین دلیل سرنگونی آن به مثابه ضرورتی به توان دو، یک مساله عاجل و مساله هر لحظه و زمان هر انسان آزادیخواه است. امپریالیسم با تظاهر به تحقق همین ضرورت تاریخی و در عین حال عاجل بر آن است تا خود نقش قابلیتگی زایش نوین را بر عهده گیرد که نتیجه اش البته در محتمل ترین شق، ویرانگری، تکه پاره شدگی و انواع جنگ های قومی و مذهبی و بجا آمدن یک (و یا شاید چند) سرزمین سوخته است، و در احتمال ضعیف تر یک مولود غیر تاریخی و پارازیتی از نوع دیگرش.

از هرسو که بنگریم به میدان آمدن نیروی سوم، با شعارنه به ارتجاع حاکم، و نه به قیومیت امپریالیستی، و برای آزادی و برابری و صلح ضروری ترین نیاز لحظه حاضر را تشکیل می دهد. با همه توان خود برای گوشت و پوست دادن به این نیاز تاریخی بکوشیم. و با انجام وظیفه تاریخی خود، امپریالیسم را از سوسه به عهده گرفتن "نقش قابلیتگی"، بازداریم. امپریالیسم خود نیز نیازمند قابله است!

85-10-23-12-01-2007



آمریکا را، بلکه در همان حال با پاره کردن رشته های بافته شده بین آمریکا و متحدین اروپایی اش در دو ردوم زمامداری بوش. استراتژی فوق با دوختن بحران هسته ای ایران به جنگ عراق و با اتخاذ سیاست چکاندن ماشه تفنگ، عملا مصوبات شورای امنیت در مورد ایران را به جنگ عراق پیوند می زند. اگر دولت آمریکا در مورد بهانه شروع جنگ عراق وجود سلاح های کشتار جمعی و رابطه آن با القاعده را دستاویز قرارداد، در مورد ایران علاوه بر خطر دست یابی به سلاح های هسته ای، نقش عمده آن در گسترش بحران در عراق را عنوان می کند تا بدان وسیله دامنه جنگ را منطقه ای کند. در عین حال استراتژی جدید معادل دخالت هرچه بیشتر دولت آمریکا در امور داخلی عراق است. مخالفت با برقراری مناسبات عادی دو همسایه بطور کلی و بی اعتبار کردن موافقتنامه های به عمل آمده فی ما بین جلال طالبانی و دولت ایران در پی دیدار اخیر طالبانی از ایران که از سوی وی صد درصد موفقیت امیز عنوان شد، دستگیری دیپلمات ها و نمایندگان رسمی حکومت ایران در عراق و از جمله حادثه اخیر اربیل نارضایتی حتا متحدین کرد دولت آمریکا در عراق را علیه چنین مداخلاتی برانگیخته است. بر اساس استراتژی تازه- برخلاف پیشنهاد کمیسیون بیکر- همیلتون، نه فقط بر اختیارات دولت عراق افزوده نمی شود، بلکه بر نقش کارگزاری آن افزوده هم می شود و دستور العمل های بیشتری از سوی واشنگتن برای اجرا به آن ابلاغ می شود. بر اساس یکی از این نوع دستور العمل ها دولت عراق- همانند جنگ داخلی در فلسطین- باید خلع سلاح نیروهای جنبش المهدی و سپاه بدر را در دستور کار خود قرار دهد و باین ترتیب عملا به گسترش جنگ داخلی در میان گروه های شیعه مبادرت بکند. و اگر بر این دشواری ها و چالش ها، مخالفت روسیه و چین را با این گونه سیاست های یک جانبه گرایانه اضافه کنیم آنگاه معلوم می شود که استراتژی تازه دولت آمریکا، با چه دشواری های منطقه ای و جهانی روبرو است. حتا کشورهای چون انگلستان و استرالیا و کره جنوبی و ژاپن هم که از مواضع دولت آمریکا به لحاظ سیاسی حمایت می کنند، اعلام کرده اند که حاضر نیستند نیروهای تازه ای را به منطقه ارسال کنند. شماری از این کشورها حتا اعلام کرده اند که بقیه نیروهای خود را از منطقه بیرون خواهند کشید.

بعنوان جمع بندی

چنانکه ملاحظه کردید این نوشته حاوی دو حکم درباره این استراتژی جدید است. از یکسو آن را استراتژی جنون و جنگ می نامد که می تواند اگر با مقاومت روبرو نشود، به گسترش جنگ در منطقه بطور کلی و در کشور ما به طور خاص دامن بزند. از سوی دیگر گفته می شود که این استراتژی شکننده و سترون بوده و نمی تواند به هدف های اعلام شده خود نائل شود. می توان پرسید آیا این دو حکم نفیض و نافی یکدیگر نیستند؟ و آیا با مطرح شدن استراتژی فوق خطری منطقه و کشور ما را تهدید نمی کند؟

در جواب باید گفت که به گمان من، هم این دو حکم نافی یکدیگر نیستند و هم خطری جدی منطقه و کشور ما را تهدید می کند. برای روشن شدن این مساله لازم است بین دو نوع توانایی تمایز قائل شد: توانایی لازم برای موفقیت و دست یابی به هدف های اثباتی و توانایی جهت ویرانگری و تخریب و بربریت. واقعیت آنست که ناتوانی دولت آمریکا برای دست یابی به اهداف اثباتی خود نافی قدرت تخریب بیکران آن به مثابه ابر قدرتی غول آسا و دارای زرادخانه عظیم مالی و تسلیحاتی که تجربه نشان داده ابانی هم از بکارگیری آنها ندارد- و زرمه کاربرد سلاح های

طرح اصلاح قانون کار ...

با افزودن این تبصره می‌خواهند کارگران را تشویق به استقبال از کار موقت بکنند که گویا در پایان قرارداد، از مزایای پایان کار بهره مند خواهند شد. اما وقتی کارفرمایان مجاز اند کارگران را با قراردادهای چند ماهه استخدام و اخراج کنند، آنان نمی‌توانند سابقه کار حتی یک ساله داشته باشند چرا که در هر استخدام جدید، مدت استخدام‌های با قرارداد موقت قبلی به حساب سابقه کار گذاشته نمی‌شود. یعنی اگر کارگری ده سال هم با قراردادهای موقت متوالی ۱۱ ماهه نزد کارفرمای ثابت کار کرده باشد، سابقه کار اش همان ۱۱ ماهه آخر است و در هیچیک از پایان قراردادهایش نمی‌تواند از «مزایای قانونی پایان کار به ماخذ هر سال یک ماه آخرین مزد» بهره مند شود.

نتیجه این که: با توجه به باز بودن دست کارفرمایان برای استخدام رسمی موقت کم‌تر از یک سال و استخدام غیر رسمی موقت یک ماهه، همه این بذل و بخشش‌های مزایای پایان کار برای کارگران استخدام موقت، چیزی جز فریبکاری نبوده و تنها به قصد کاهش مقاومت کارگران در برابر تبدیل کار ثابت به کار موقت طراحی شده اند.

«بند متن زیر به عنوان تبصره به ماده ۲۴ قانون به شرح زیر اضافه می‌گردد:

کارفرمایان موظف هستند مزایای پایان کار کارگران با قرارداد موقت را به صورت ماهانه و در صورت درخواست کارگران با قرار داد دائم را به صورت ماهانه و یا سه ماه یک بار به حساب پس اندازی که به نام کارگر در یکی از صندوق‌ها و یا موسسات اعتباری و یا بانکها که از طرف وزارت کار و امور اجتماعی مجوز اخذ نموده اند، واربر نمایند.»

این اصلاحیه می‌خواهد اولاً از پرداخت یکجای چندغازی که احیاناً نصب کارگر در پایان کار موقت خواهد شد جلوگیری کند و به کارفرما امکان می‌دهد که آن را بصورت فطره چکانی به کارگر بپردازد؛ ثانیاً می‌خواهد که این پول‌ها در حساب‌های پس انداز- آن هم در صندوق‌ها و یا موسسات اعتباری و یا بانکهای که دولت تعیین می‌کند ریخته شوند؛ و این نمی‌تواند بی دلیل باشد. یکی از دلایل محتمل این است که از این پس اندازه‌ها برای تأمین اعتبار برای سرمایه داران استفاده شود.

یکی از اصلی‌ترین اهداف اصلاحات کنونی در قانون کار، همانطور که همه مسئولان به صراحت مطرح کرده اند، تسهیل اخراج کارگران است. برای تسهیل اخراج‌های گروهی، موجی و منظم تدبیر تازه‌ای اندیشیده‌اند که عبارت است از افزودن بند جدید "ز" به شرایط ششگانه پایان دادن به قرارداد کار در بند ۲۱: **«ح: بند "ز" به شرح زیر به ماده ۲۱ قانون کار اضافه می‌شود:**

ز: کاهش تولید و تغییرات ساختاری که در اثر شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و لزوم تغییرات گسترده در فناوری با تأیید هیات مرکب از استاندار و یا معاون ایشان، روسای سازمانهای کار و آموزش فنی و حرفه‌ای و صنایع و معادن استان و یک نفر نماینده کارگران واحد و کارفرما و یا نماینده کارفرمای واحد مربوطه.

ک- کاهش توان جسمی کارگر که موجب رکود تولید گردد (معرفی به بیمه)»

هدف از این بند جدید این است که اولاً کارگران با قرارداد دائم را اخراج و در صورت نیاز با قرارداد موقت دوباره استخدام کنند یعنی راه تبدیل قراردادهای دائم به موقت هر چه بیشتر هموار شود؛ ثانیاً اخراج‌های دسته جمعی به دنبال خصوصی سازی‌های گسترده‌ای که در پیش است را حمایت قانونی دهند؛ و ثالثاً دست کارفرمایان را برای اخراج کارگرانی که اخراج‌شان به بهانه قصور در انجام وظائف یا نقض آئین‌نامه‌های انضباطی (ماده ۲۷) میسر نباشد کاملاً باز بگذارند.

در رابطه با تسهیل اخراج‌ها ماده ۲۷ و تبصره‌های آن را تغییر داده اند.

«بند ماده ۲۷ و تبصره‌های آن به شرح زیر تغییر می‌یابد:

- هر گاه کارگر در انجام وظایف محوله قصور ورزد و یا آیین‌نامه‌های انضباطی کارگاه را نقض نماید، کارفرما می‌تواند پس از ابلاغ حداقل دو بار تذکر کتبی که فاصله میان آنها کمتر از پانزده روز نباشد، ضمن اطلاع به شورای اسلامی کار واحد و یا تشکیل کارگرمی موجود در کارگاه (در صورت وجود) با جایگزین نمودن کارگر جدید و پرداخت مطالبات و حقوق معوقه و همچنین پرداخت سنوات به نسبت هر سال سابقه معادل با یک ماه آخر حقوق به کارگر، نسبت به فسخ قرار داد اقدام نماید. - کارگر اخراجی ظرف ده روز می‌تواند به مراجع مذکور در فصل حل اختلاف

این حقیقت دارد که طرح اصلاح قانون کار یکی از بارزترین شواهد ذات ضد کارگری رژیم جمهوری اسلامی؛ و یکی از سنگین‌ترین و ویرانگرترین تهاجمات نئولیبرالیسم اقتصادی به امنیت شغلی و حقوق پایه‌ای و به دستاوردهای تاکنونی طبقه کارگر ایران است. این اصلاحات حتی پس از آن که تصویب شوند تا دراز مدت زمینه‌ای برای مبارزات همه‌مزد و حقوق‌بگیران فراهم خواهند کرد و از این رو دعوت از مزد و حقوق‌بگیران به مبارزه با سیاست‌های ضد کارگری این رژیم و از جمله با نئولیبرالیسم، کاری بجا و لازم است. اما باید در نظر داشت که کارگران نمی‌توانند جنگل را آرزو کنند، آنان درختان را آرزو می‌کنند. مبارزه با نئولیبرالیسم برای کارگران از طریق مبارزه با مصادیق آن معنی پیدا می‌کند. پس دعوت از کارگران به مبارزه با نئولیبرالیسم، باید به کمک به آنان برای مبارزه با مصادیق آن همراه شود. ما به جای آن که در برخورد با طرح اصلاح قانون کار، به کلی‌گویی در باره نئولیبرالیسم بپردازیم، در توضیح نئولیبرالیسم است که باید به تشریح طرح اصلاح قانون کار (یا دیگر مصادیق آن) مبادرت کنیم. اینگونه است که کارگران بهتر از اقتصاددانان معنی نئولیبرالیسم را با پوست و گوشت خود (اگر پوست و گوشتی برایشان باقی گذاشته باشند!) می‌فهمند.

اما اگر مبارزه با مصادیق مشخص نئولیبرالیسم، از جمله مقابله و مبارزه با این طرح اصلاح قانون کار است، پس آنان باید از این طرح سر در بیاورند؛ آن هم نه به شیوه اجتهاد که یک مرجع تقلید به آن‌ها بگوید این طرح خوب است قبول اش کنید یا بد است قبول اش نکنید. بلکه آنان باید از تمامی طرح و از دقیق و ظرائف آن سر در بیاورند و بفهمند که قانون نویسان چرا «و» را بر داشته و «یا» به جایش گذاشته‌اند و با این کار چه حقی را از آنان می‌خواهند ضایع کنند. کارگران باید بدانند چرا دارند با آن مخالفت می‌کنند؛ و درست در اینگونه مبارزه آگاهانه است که آنان ضمن رد چیزی، می‌دانند که چه چیز دیگری باید بخواهند.

به هر حال با توجه به این نیاز، من در بخش نخست به بررسی تطبیقی و تحلیل تمامی بندهای اصلاحی طرح پرداخته‌ام و باید یادآوری کنم که از تفصیل پرهیز کرده و بطور موجز جوهر فضای را مطرح کرده‌ام و به این باور نیستم که همه دیدنی‌ها را دیده و همه گفتنی‌ها را گفته باشم. در بخش دوم به تحلیل مضمون و جهات کلی طرح پرداخته و در بخش سوم نتیجه‌گیری کرده‌ام.

بخش نخست - بررسی مفاد اصلاحیه‌ها

«الف: به ماده ۷ قانون فعلی، تبصره‌های ۳ و ۴ اضافه شده است:

تبصره ۳: قراردادهای با بیش از ۳۰ روز باید به صورت کتبی و در فرم مخصوص که توسط وزارت کار و امور اجتماعی در چارچوب قوانین و مقررات تهیه و در اختیار طرفین قرار می‌گیرد، باشد.»

قبلاً برای فرار سرمایه‌داران از تعهدات قانونی در برابر کارگران و محروم کردن ایشان از پوشش‌های قانونی، قراردادهای با سقف سه ماهه ابداع شده بود و کارفرمایان با اخراج کارگران‌شان پس از ۸۹ روز، در صورت احتیاج دوباره آنان را برای ۸۹ روز دیگر استخدام می‌کردند. با این تبصره، به کارفرمایان قانوناً امکان داده می‌شود سه ماه را به یک ماه تقلیل دهند و بتوانند کارگران را بدون هیچ قرارداد کتبی و سند رسمی و بدون ثبت در هیچ‌جا به مدت یک ماه بدون هیچ پوشش قانونی استخدام کرده ۲۹ روز دیگر بدون پرداخت مزایای پایان کار اخراج و اگر لازم اش داشتند دوباره به همان ترتیب استخدام کنند. این اصلاح، از یک طرف بجای ممنوع کردن بهره‌کشی از کار سیاه و غیر رسمی، آن را قانوناً مجاز می‌سازد و از طرف دیگر ضریب عدم امنیت شغلی کارگران را تا حد این که حتی بیش از یک ماه کار برایشان تضمین نداشته باشد بالا می‌برد. باید توجه داشت که کارگرانی که به این صورت استخدام می‌شوند اگر چه کارگران موقت اند ولی جزو کارگران با قرارداد موقت نیستند چون اصلاً قرارداد ندارند. اینان حتی از آن چه احیاناً نصب کارگران با قرارداد موقت بشود نیز محروم اند. آنان مشمول تبصره ۴ افزوده شده بر ماده ۲۷ هم نمی‌شوند.

تبصره ۴: کارفرمایان موظف هستند به کارگران با قرارداد کار موقت به نسبت مدت کارکرد، مزایای قانونی پایان کار به ماخذ هر سال یک ماه آخرین مزد پرداخت نمایند.»

در رابطه با صندوق بیمه بیکاری اصلاحیه زیر پیشنهاد شده است:
« **هی عبارت زیر به آخر جمله تبصره ماده ۲۰ قانون اضافه می‌گردد:**

وزارت کار و امور اجتماعی موظف است اساسنامه صندوق فوق و همچنین آئین‌نامه میزان دریافت حق بیمه بیکاری و میزان مشارکت دولت در این خصوص و شرایط مدت و نحوه پرداخت حق بیمه بیکاری به کارگران موقت و دائم و نیروی کاری که بیشتر از یکسال با داشتن کارت مهارت شغلی بیکار می‌باشند را ظرف سه ماه تهیه و به تصویب هیات وزیران برساند. پس از تصویب اساسنامه و آئین‌نامه فوق کلیه امکانات و تجهیزات و اعتبارات مربوط به حساب بیمه بیکاری به این صندوق واگذار می‌شود.»

تا اساسنامه و آئین نامه و دیگر جزئیاتی که در این اصلاحیه به آن ها اشاره شده است تهیه نشود نمی توان در دقایق این طرح اظهار نظر کرد ولی جهت کلی این « اصلاحیه » چنگ انداختن سرمایه داران به صندوق بیمه بیکاران؛ کاهش سهم بیمه کارفرمایان؛ کاهش تعهدات دولت در برابر بیکاران؛ از هم پاشاندن سازمان بیمه های اجتماعی که دستاورد مبارزات طولانی کارگران است؛ خصوصی کردن بیمه بیکاری است. شاهد این تفسیر، پیشنهاد کاهش ده درصدی حق بیمه برای کارفرمایان توسط جمهوری وزیر کار دولت احمدی نژاد و سیاست بیان شده در رابطه با تأمین اجتماعی از سوی وی است که بیمه بیکاری را هم در بر می گیرد:

« **وجهی را که تأمین اجتماعی دریافت می کند باید در امر سرمایه گذاری و امور مولد صرف نماید تا بتواند ایجاد ارزش افزوده کند بخش بیمه و درمان باید از هم جدا باشد و به کارگر و کارفرما اجازه دهد که بیمه تکمیلی قالب اختیاری یابد؛ بیمه برای اینکه بتواند سرویس دهی بهتری داشته باشد باید به انحصار زیادی بپردازد و بخش خصوصی در آن فعال گردد... » در همین راستا نیز از جمله پیشنهادهای وزیر برای اصلاح قانون کار، معافیت بیش از 10 درصدی حق بیمه برای کارفرمایان است.»**

به ماده ۴۱ دو بند افزوده می شود:

« **بند ۳- حداقل مزد کارگران در قرارداد با مدت موقت حداقل ده درصد از حداقل مزد تعیین شده توسط شورای عالی کار بیشتر خواهد بود.»**

بند ۳ پیشنهادی که به منظور ترغیب کارگران به کار موقت و کاهش مقاومت آنان در برابر تبدیل قراردادهای دائم به موقت اندیشیده شده بود، بخاطر واکنش منفی کارفرمایان و اخراج وسیع کارگران موقت، در عمل پس گرفته شد؛ بی آن که کارگرانی که قربانی این بازی شده بودند دوباره بر سر کار برگردانده شوند. معلوم نیست که اگر این اصلاحیه تصویب شود در عمل سرنوشتی بهتر پیدا کند. اما چرا با این که مخالفت حاد کارفرمایان را دیده و در عمل هم آن را پس گرفته بودند، باز هم مطرح اش کرده علت اش این است که همین ۱۰ درصد اضافی برای کارگران گرسنه خیلی وسوسه انگیز است و در دور قبلی دیده شد که انبوهی از کارگران تمایل خود را برای ترک کار دائم و قبول کار موقت بخاطر این تفاوت دستمزد نشان دادند. اینان می خواهند هنوز هم از این طعمه برای شکستن کار دائم استفاده کنند و البته ایجاد دستمزد دو نرخی و تشدید رقابت و شکاف میان کارگران هم از نظرشان دور نمانده است. در هر حال این اصلاحیه حتا اگر تصویب و توسط کارفرمایان هم پذیرفته شود، چیزی جز طعمه ای ارزان (و قطعاً موقت) برای به دام انداختن کارگران دائم و خانه خراب کردن طبقه کارگر نیست.

« **بند ۴- مزد کارآموزان مشمول بند ب ماده ۱۱۲ این قانون سی درصد کمتر از حداقل مزد تعیین شده توسط شورای عالی کار می‌باشد. دولت موظف است بخشی از مزد و یا حق بیمه حوادث را همه ساله در بودجه سنواتی منظور و توسط وزارت کار و امور اجتماعی پرداخت نماید.»**

برای درک ضرورت افزودن بند ۴ به ماده ۴۱ (که هیچ ربطی به آن ندارد) لازم است تبصره موجود در بند ۴۱ را در نظر داشته باشیم که می گوید:

« **تبصره - کارفرمایان موظف اند که در ازای انجام کار در ساعات تعیین شده قانونی به هیچ کارگری کمتر از حداقل مزد تعیین شده جدید پرداخت نمایند و در صورت تخلف، ضامن تادیبه مابه‌التفاوت مزد پرداخت شده و حداقل مزد جدید می باشند.»**

بمنظور ایجاد استثناء قانونی در این تبصره و باز گذاشتن راه فرار از آن برای سرمایه داران، در بند ۱، ۴، موضوع دستمزد کارآموزان مشمول بند "ب" ماده ۱۱۲ را - که هیچ ربطی به بند ۴ ندارد - وارد کرده اند.

نگاهی به بند "ب" ماده ۱۱۲ بیاندازیم:

شکایت نماید و مراجع مذکور موظفاند خارج از نوبت به شکایت رسیدگی نموده در صورتیکه کارگر مقرر تشخیص داده نشود هیات حل اختلاف می‌تواند با توجه به مدت کار و میزان مزد و سن و عائله کارگر و سایر شرایط و اوضاع و احوال اضافه بر وجوه مذکور در فوق مبلغی که از جمع مزد دو سال کارگر تجاوز نکند بابت هر سال سابقه ۱۵ روز به عنوان خسارت تعیین نمایند. کارفرما مخیر به پرداخت این خسارت و یا بازگرداندن کارگر به کارگاه خواهد بود. رای هیات مذکور قطعی و لازم‌الاجرا می‌باشد.

تبصره ۱: در صورت عدم پرداخت بیمه بیکاری کمتر از یکسال برای کارگر دو سوم از خسارت مذکور به کارگر و یک سوم به صندوق بیمه بیکاری پرداخت خواهد شد. کارگر مذکور مشمول مستمری بیکاری می‌باشد.

- تبصره ۱ فعلی ماده ۲۷ قانون حذف و تبصره ۲ ماده ۲۷ قانون عیناً باقی می‌ماند.»

تغییرات مهمی که در این اصلاحیه نسبت به ماده ۲۷ قانون حاضر داده شده است یکی این است که قبلاً اخراج کارگر "خاطی" « در صورت اعلام نظر مثبت شورای اسلامی کار» یا « نظر مثبت انجمن صنفی» ممکن بود و در صورت فقدان این نهادها، « اعلام نظر مثبت هیات تشخیص [مربک از يك نفر نماینده وزارت کار و امور اجتماعی، يك نفر نماینده کارگران به انتخاب انون هماهنگی شوراهای اسلامی کار استان، يك نفر نماینده مدیران صنایع به انتخاب کانون انجمنهای صنفی کارفرمایان استان] در فسخ قرارداد کار الزامی» بود. در اصلاحیه مربوطه، همه این شروط لغو شده و تصمیم خودسرانه خود کارفرما برای تشخیص خاطی بودن و صدور حکم اخراج کارگر کفایت می کند و او فقط اخراج کارگر را « به شورای اسلامی کار واحد و یا تشکل کارگری موجود در کارگاه (در صورت وجود)!» اطلاع می دهد. این اطلاع دادن راهم فقط برای آن گنجانده اند که نسبت به این فعال مایشانی و اخراج کاملاً خودسرانه توسط شخص کارفرما، خطای باصره ایجاد کنند و گرنه این اطلاع دادن بی خاصیت هیچ نقش اعتراضی و بازدارنده و هیچ شکلی از دخالت را برای این نهادها قائل نشده است - آن هم بقول خود طرح، اگر وجود داشته باشند - که در واحد های کوچک وجود ندارند.

تازه در صورتی هم که کارگر به هیات حل اختلاف شکایت کند و این هیات کارگر اخراجی را مقرر نداند، طبق این اصلاحیه، اولاً این هیات « می‌تواند » یعنی ملزم نیست خسارتی را برای پرداخت به کارگر تعیین کند؛ و ثانیاً کارفرما میان برگرداندن او بر سر کار و پرداخت خسارت (احتمالاً!) تعیین شده، مختار خواهد بود. بگذریم از این که طبق این اصلاحیه هیات حل اختلاف می تواند خسارتی تعیین نکند و کارفرما هم می تواند از برگرداندن کارگر بر سر کار خودداری کند، اما حتا کارگری که با دریافت خسارت اخراج می شود، کار خود را از دست داده است و اگر شانس پیدا کردن کاری را پیدا کند باید بعنوان کارگر تازه کار و بصورت موقت با قرارداد دو سه ماهه یا اصلاً بی قرارداد استخدام شود.

در تفسیرهای رایج در باره هدف از تغییر ماده ۲۷ و تبصره های آن تنها به سیاست تسهیل اخراج بطور کلی اشاره می شود و بی ویژگی این ماده و جایگاه خاص آن در اخراج بطور کلی توجه نمی شود. ماده 27 اولاً ناظر بر اخراج فردی است و نمی تواند اهرم مؤثری برای اخراج های جمعی، موجی و منظم باشد. به بهانه بی انضباطی و عدم انجام وظائف سالی تعداد انگشت شماری را می شود اخراج کرد. ثانیاً باید توجه کرد که این اخراج ها « با جایگزین نمودن کارگر جدید» مشروط شده اند. پس برخلاف تفسیرهای سرسری، این اصلاح، نه تسهیل اخراج بطور کلی بلکه تسهیل اخراج های معینی را هدف قرار داده است.

ماده ۲۷ و اصلاحیه مربوطه، اخراج های نشانه گیری شده را در نظر دارند. این نشانه گیری شده گان بر دو دسته اند:

اول - کارگرانی که چه از طریق تشکل های کارگری واحد مربوطه یا مستقلاً در امر دفاع از حقوق کارگران فعال اند و نقش آگاهگر و سازمانگر در میان کارگران دارند.

دوم - کارگرانی که سابقه کار طولانی، دستمزد نسبتاً بالاتر، و مزایا و کمک هزینه ها ئی چون حق اولاد و مسکن دارند.

تسهیل خلاصی سرمایه دار از کارگران آگاه و مبارز و از کارگران بهره مند از حد اقل حقوق خود، و جایگزینی آنان با کارگران بی حق و حقوق و ترسان از مبارزه برای حقوق خود، هدف اصلاحیه ماده ۷ است و ربط مستقیمی به سیاست عمومی اخراج ها ندارد.

این هم ناگفته نماند که معلوم نیست چرا باید یک سوم از خسارت تعیین شده را که حق مسلم کارگر است - و باید صرف زنده ماندن او تا پیدا کردن کار دیگری شود - از چنگ اش در آورده و به صندوق بیمه بیکاری پرداخت کرد. گوئی او باید جریمه بی تقصیر شناخته شدن را هم بپردازد!

« ماده ۱۱۲-۱. از لحاظ مقررات این قانون، کارآموز به افراد ذیل اطلاق می شود:

الف- کسانی که فقط برای فراگرفتن حرفه خاص، بازآموزی یا ارتقاء مهارت بری مدت معین در مراکز کارآموزی و یا آموزشگاههای آزاد آموزش می بینند.

ب- افرادی که به موجب قرارداد کارآموزی به منظور فراگرفتن حرفه ای خاص، برای مدت معین که زاید بر سه سال نباشد، در کارگاهی معین به کارآموزی توأم با کار اشتغال دارند، مشروط بر آنکه سن آنها از ۱۵ سال کمتر نبوده و از ۱۸ سال تمام بیشتر نباشد.»

روشن است که کارفرمایان با سؤ استفاده از بیکاری گسترده، فقدان حقوق بیکاری، فقر و گرانی کمر شکن و رقابت شدید در بازار کار برای زنده ماندن، می توانند کارگران حتما ماهر و با تجربه را به شرط پذیرش قرارداد کارآموزی و با دستمزدی ۲۰ درصد پائین تر از حد اقل رسمی دستمزد تعیین شده برای مدتی بین یک ماه تا سه سال استخدام کنند.

بند ۴ به این خاطر - و آن هم بلافاصله پس از بند ۲ - به ماده ۱۴ افزوده شده است تا راه فرار از همین بند ۲ و استخدام با سی در صد پائین تر از حد اقل دستمزد (بجای ۱۰ درصد بالای آن) را نشان دهد. گواه دیگر و بسیار گویای این حيله قانونی، یک اصلاحیه برای برداشتن سقف سنی کارآموزان در همان بند " ب" ماده ۱۱۲ است :

«ح- عبارت (و از ۱۸ سال تمام بیشتر نباشد) از انتهای متن بند ب ماده ۱۱۲ قانون حذف می گردد.»

چرا باید سقف سنی کار آموز برداشته شود؟ چرا این اصلاح ناگهان ضرورت پیدا کرده است و چه ربطی به مجموعه تدابیر ناظر بر گسترش کار موقت و تسهیل اخراج ها دارد؟ یک توضیح بیش تر ندارد: هر سنی از کارگران بیکار یا اخراجی را بشود تحت عنوان دروغین کارآموز و با سی درصد پائین تر از حد اقل دستمزد به استخدام در آورد . این دو اصلاحیه ترغیبی است برای امکان دادن به سرمایه داران برای بیکاری گرفتن از بیکاران.

نا گفته نماند که برای کارفرمایان راه های قانونی مشابه دیگری هم در همین قانون موجود باز گذاشته شده است. برای مثال، آن ها می توانند به ماده ۱۱ متوسل شوند و بیکاران گرسنه را تحت عنوان « کارگر آزمایشی » بدون هیچ قراردادی استخدام و طبق قانون، بدون اخطار قبلی و بدون پرداخت حق سنوات، اخراج شان کنند. ماده ۱۱ می گوید : « طرفین می توانند با توافق یکدیگر مدتی را به نام دوره آزمایشی کار تعیین نمایند. در خلال این دوره هر یک از طرفین حق دارد، بدون اخطار قبلی و بی آنکه الزام به پرداخت خسارت داشته باشد، رابطه کار را قطع نماید.»

تغییر دیگر مربوط به ماده ۹۶ است:

« ز: ماده ۹۶ قانون حذف و عبارت زیر به عنوان ماده ۹۶ جدید به شرح زیر خواهد بود:
به منظور اجرای صحیح قانون و ضوابط مربوط به حفاظت فنی، بهداشت کار، ارتقاء فرهنگ ایمنی و حفاظتی، پیشگیری از بیماریها و حوادث شغلی، نظارت بر حسن اجرای شرایط و روابط کار، تخصصی نمودن و جمعیت اقدامات بازرسی در کارگاهها و ایجاد نظم و تسهیل امور و افزایش اعتماد و همکاری در محیط کار و ارتقاء بهره‌وری سازمانی به نام سازمان بازرسی کار با همکاری دستگاههای ذربط وابسته به وزارت کار و امور اجتماعی تشکیل

اساسنامه سازمان فوق طرف مدت سه ماه به پیشنهاد وزارت کار و امور اجتماعی و سازمان مدیریت و برنامه ریزی تهیه و به تصویب هیات وزیران خواهد رسید.»

در مقایسه این متن جایگزین با اصل ماده ۹۶ سه تغییر مهم به چشم می خورد.

یکی تغییر ساختاری است که « اداره کل بازرسی وزارت کار و امور اجتماعی» منحل، و جای خود را به « سازمان بازرسی کار» می دهد؛ یعنی امر نظارت از مدیریت کل وزارت، به یک سازمان با اتوریته بمراتب پائین تر منتقل می شود؛ که این در خوشبینانه ترین حالت نمی تواند معنای بجز شل تر کردن نظارت دولت بر مناسبات کار و سرمایه و شرائط کار، و کاهش الزام کارفرمایان به تعهدات قانونی داشته باشد. صحبت از این هم هست که با توسل به بند « ج» اصل ۴۴ قانون اساسی در جهت کاهش وظایف تصدی گری دولت، این سازمان را هم به بخش خصوصی بسپارند.

جنبه دیگر این تغییر، علاوه بر شل تر کردن نظارت، کاهش شعاع بازرسی و نظارت است که عرصه های مشمول نظارت را هم محدودتر ساخته است. گذشته از این که بندهای روشن قبلی با عبارات مبهم و کلی و قابل تفسیر جایگزین شده اند، موضوعات با اهمیتی هم بطور بکلی حذف شده اند، از جمله:

نظارت بر اجرای « مقررات حمایتی مربوط به کارهای سخت و زیان آور و خطرناک، مدت کار، مزد، رفاه کارگر، اشتغال زنان و کارگران نوجوان» حذف شده است.

« رسیدگی به حوادث ناشی از کار » و تبصره ۲ مبنی بر « بازرسی به صورت مستمر، همراه با تذکر اشکالات و معایب و نواقص و در صورت لزوم تقاضای تعقیب متخلفان در مراجع صالح» حذف شده و فقط « ارتقاء فرهنگ ایمنی و حفاظتی، پیشگیری از بیماریها و حوادث شغلی » جای آن را گرفته است.

حذف این عبارات یا کلی و مبهم ساختن عرصه های بازرسی و نظارت، کاملاً حساب شده است چون درست عرصه هائی مثل کار زنان، جوانان، کارهای سخت و زیان آور و خطرناک، و موضوعاتی چون دستمزد و زمان کار و غیره را در بر می گیرد که با تشدید بی حقی و استثمار رابطه بی واسطه دارند و اتفاقاً قانون نویسان در صد آسوده ساختن خیال سرمایه داران از بازرسی و نظارت در این عرصه ها هستند.

تغییر سوم، دادن وظیفه « ایجاد نظم و تسهیل امور و افزایش اعتماد و همکاری در محیط کار و ارتقاء بهره‌وری» به سازمان بازرسی کار است! یعنی چهار وظیفهء پلیس محیط کار؛ تسهیل پیشبرد امور کارفرما؛ ایجاد روحیه کورپورانیستی در کارگران برای اعتماد به سرمایه داران و همکاری (یعنی همدستی) با آنان؛ و مهمیز زدن کارگران برای افزایش بهره وری.

این تشدید جو پلیسی و سرکوب و افزایش فشار برای بهره کشی در داخل واحدها ، چند دلیل دارد:

یکی اوجگیری عمومی مبارزات کارگران در سراسر ایران برای دفاع از حقوق پامال شده شان است؛ دیگری پیشبینی مقاومت های ناگزیری است که از این پس از طرف کارگران در صورت تصویب این اصلاحات و اجرای آن ها در محیط های کار صورت خواهد گرفت؛ سوم، رویگردانی اکثر کارگران از انجمنهای اسلامی و شوراهای اسلامی کار است و این که تلاش برای ایجاد تشکل های مستقل و انتخاب نمایندگان حقیقی، در میان کارگران کشور رو به اوج و گسترش است. و بالاخره این حقیقت است که از یک طرف با رویگردانی کارگران از انجمن های اسلامی و شوراهای اسلامی کار، این نهادهای وابسته به حکومت، کارکرد خود برای کارفرمایان را تقریباً از دست داده اند، و از طرف دیگر کارفرمایان از مداخلات اینان در کار مدیریت هم دل خوشی ندارند و مدت هاست انتقاداتشان را نسبت به این دخالتگری ها و سیاسی و نه صنفی بودن این نهادها بلند کرده اند. این است که نیاز به مکانیسم های تازه تری برای سرکوب کارگران و واداشتن آنان به همکاری با کارفرمایان و جانفشانی احساس می کنند. سازمان بازرسی کار اینطور که از شرح وظائف آن بر می آید چنین کارکردی خواهد داشت با این « مزیت» که مثل انجمن های اسلامی و شوراهای اسلامی کار، نهاد کارگری نخواهد بود و کارگران را از بیرون و از بالا « بازرسی» خواهد کرد.

افزودن ماده ۱۱۹ مکرر به ماده ۱۱۹ از دیگر اصلاحات پیشنهادی است:

« ط: ماده ۱۱۹ الحاقی مکرر به شرح زیر به ماده ۱۱۹ و تبصره های آن اضافه می گردد:

ماده ۱۱۹ مکرر: به منظور تنظیم بازار کار و تعادل بخشیدن آن و ایجاد اشتغال فراگیر در همه بخشهای اقتصادی و ایجاد زیر ساختها و تجهیزات و برنامه های لازم و آموزش و توسعه کسب و کار و کارآفرینی و صدور مجوزهای لازم در امور کاریابی، کارآفرینی و اشتغال و اعزام نیروی کار به خارج از کشور و جلوگیری از اشتغال غیر مجاز اتباع خارجی در ایران و نظارت و هماهنگی و انسجام در سیاست ها و اجرای برنامه ها و ایجاد بانک اطلاعات بازار کار سازمانی به نام سازمان اشتغال و کارآفرینی وابسته به وزارت کار و امور اجتماعی تشکیل می گردد.
اساسنامه سازمان فوق توسط وزارت کار و امور اجتماعی تهیه و ظرف ۲ ماه به تصویب هیات وزیران خواهد رسید.»

بدیهی تر از این چیزی نیست که با تأسیس سازمان اشتغال و کارآفرینی که در این اصلاحیه پیشنهاد شده است، « ایجاد اشتغال فراگیر در همه بخشهای اقتصادی و ایجاد زیر ساختها و تجهیزات و برنامه های لازم و آموزش و توسعه کسب و کار و کارآفرینی » و « کارآفرینی و اشتغال » ممکن نخواهد بود چون علت بیکاری و بیکار سازی های انبوه و مستمر؛ علت اشتغال زا نبودن سرمایه، و علت فقدان زیر ساخت ها و تجهیزات و برنامه ها و آموزش های لازم برای اشتغال زائی، نه از فقدان این سازمان، بلکه از اقتصاد سیاسی و سیاست های اقتصادی جمهوری اسلامی؛ از ساختار اقتصاد کشور؛ از بحران ساختاری سرمایه داری؛ از سیاست های تنولیرالی اقتصادی و مسائل دیگری آب می خورد. حد اکثر کاری که این سازمان ممکن است بتواند انجام دهد ایجاد یک بانک اطلاعاتی متمرکز از بازار کار برای خرید هر چه

ارزان تر نیروی کار توسط طبقه سرمایه دار، و سازماندهی اخراج ضد کارگری و ضد انسانی کارگران خارجی و بویژه افغانی است.

«**ک: مواد ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶ و ۱۳۷ قانون و کلیه تبصره‌های این مواد حذف و متن زیر به عنوان ماده ۱۳۰ و تبصره‌های آن منظور می‌گردد.**

در اجرای اصول ۲۶ و ۱۰۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به منظور تبلیغ و گسترش فرهنگ انقلاب اسلامی و ترویج فرهنگ کار و ایمنی و همچنین برای حفظ حقوق و منافع مشروع و قانونی در جهت بهبود وضع کارگران و کارفرمایان که خود متضمن حفظ منافع جامعه باشد. کارگران مشمول قانون کار و کارفرمایان یک واحد، یک حرفه و یا صنعت می‌توانند مبادرت به تاسیس انجمن اسلامی، تشکیل شورای اسلامی کار یا انجمن صنفی و یا انتخاب نماینده خود نمایند.

تبصره ۱: به منظور هماهنگی در انجام وظایف محوله و قانونی، تشکلهای موضوع این ماده می‌توانند با هماهنگی و نظارت وزارت کار و امور اجتماعی و رعایت قوانین و مقررات مربوط، نسبت به تشکیل مجمع تشکلهای استان و مجمع عالی کشوری اقدام نمایند.

تبصره ۲: آیین‌نامه چگونگی تشکیل، حدود وظایف و اختیارات و نحوه عملکرد انجمن‌های اسلامی به وسیله وزارتین کار و امور اجتماعی، کشور و سازمان تبلیغات اسلامی و آیین‌نامه مربوط به سایر تشکلهای موضوع این ماده توسط شورای عالی کار تهیه و به تصویب هیات وزیران خواهد رسید.

تبصره ۳: نمایندگان کارگران و کارفرمایان در شورای عالی کار، شورای عالی ایمنی و بهداشت کار، شورای عالی اشتغال، شورای عالی تامین اجتماعی، کنفرانس بین‌المللی کار، مراجع حل اختلاف و نظایر آنها از بین تشکلهای که حایز اکثریت و یا مجمع تشکلهای ثبت شده انتخاب و معرفی می‌گردند در صورت عدم تشکیل و یا فقدان هر یک از تشکلهای مربوط، نمایندگان کارگران و کارفرمایان در مجامع، شوراهای، مراجع حل اختلاف و نظایر آنها به انتخاب وزیر کار و امور اجتماعی خواهد بود.

آیین‌نامه اجرایی این تبصره توسط شورای عالی کار تهیه و به تصویب وزیر کار و امور اجتماعی خواهد رسید.

تبصره ۴: تشکلهای مذکور در این ماده موظفند با توجه به نمونه اساسنامه تهیه شده از سوی وزارت کار و امور اجتماعی و با رعایت مقررات قانونی، اساسنامه تشکیل مربوط را پس از طرح و تصویب در مجمع عمومی جهت ثبت به وزارت کار و امور اجتماعی تسلیم نمایند. وزارت کار و امور اجتماعی حداکثر (طرف مدت یکماه در صورت انطباق اساسنامه با قانون و مقررات) نسبت به ثبت آن اقدام می‌نماید.

تبصره ۵: ثبت تشکلهای مذکور در چارچوب صنفی در دیگر مراجع قانونی نافذ حق ثبت آنها در وزارت کار و امور اجتماعی به عنوان تشکل صنفی نمی باشد.

تفاوت هائی که در اصلاحیه این ماده و تبصره های آن نسبت به قانون کار فعلی وجود دارد:

یکی ناظر بر سخت تر و مشروط تر کردن ایجاد و فعالیت های همان تشکل های مورد قبول رژیم اسلامی نظیر انجمن های اسلامی، شوراهای اسلامی کار و انجمن های صنفی، تشدید کنترل دولتی بر آن ها، تحمیل اساسنامه تهیه شده توسط دولت و مقررات جدید به آن ها و نیز انطباق با اصل ۲۶ قانون اساسی (شرایط تشکیل احزاب و تشکل ها) است، حال آن که قبلاً در تهیه اساسنامه الگوی دولتی وجود نداشت.

دوم، قبلاً تصویب اساسنامه در مجمع عمومی و ارسال آن به وزارت کار برای ثبت تشکل کفایت می کرد. طبق اصلاحیه، از این پس باید علاوه بر ارسال اساسنامه برای ثبت در وزارت کار (لازم به یاد آوری است که ثبت تشکل های کارگری و کارفرمایی در وزارت کار و امور اجتماعی مغایر با مقاله نامه شماره ۸۷ سازمان جهانی کار و ناقض استقلال تشکل هاست) تصویب نهائی تشکل هم به وزارت کار و بررسی انطباق آن با اساسنامه و مقررات تخمیلی دولتی موکول شده است.

سوم، در قانون فعلی تشکیل مجمع تشکل‌های استان و مجمع عالی کشوری از تشکیل های موضوع این قانون به اقدام مستقل آنان مربوط می شود. در اصلاحیه، این کار به «هماهنگی و نظارت وزارت کار و امور اجتماعی و رعایت قوانین و مقررات مربوط» مشروط شده است.

چهارم، در قانون فعلی تنها آیین‌نامه انجمن‌های اسلامی به وزرات خا نه های کار و امور اجتماعی کشور و سازمان تبلیغات اسلامی محول شده و در مورد دیگر تشکل ها چیزی قید نشده است. در اصلاحیه بر این قانون، آیین‌نامه مربوط به سایر تشکل‌ها هم باید توسط شورای عالی کار تهیه و به تصویب هیات وزیران برسد.

پنجم، در قانون فعلی نحوه تعیین نمایندگان کارفرمایان در مجامع رسمی مشخص شده ولی در باره نمایندگان کارگران چیزی ذکر نشده است. اما طبق اصلاحیه مربوطه، نمایندگان کارگران در این مجامع، توسط تشکل های ثبت شده به طریق مذکور در بالا، و اگر تشکلی وجود نداشته باشد توسط وزیر کار تعیین خواهند شد. به این ترتیب این اصلاحیه بطور ضمنی بر غیر قانونی بودن نمایندگان تشکل های مستقل کارگری و نمایندگانی که در مجامع عمومی بصورت دموکراتیک از طرف کارگران انتخاب می شوند دلالت دارد.

و بالاخره آخرین و یکی از مهم ترین این اصلاحیه ها تبصره ای است که باید به ماده ۱۹۱ اضافه شود:

«**ک: متن زیر به عنوان تبصره ماده ۱۹۱ قانون اضافه می شود:**

پیش از نقل تبصره جدید ماده ۱۹۱ را یادآوری کنیم:
[ماده ۱۹۱ - کارگاههای کوچک کمتر از ده نفر را می‌توان برحسب مصلحت موقتاً از شمول بعضی از مقررات این قانون مستثنی نمود. تشخیص مصلحت و موارد استثناء به‌موجب آیین‌نامه‌ای خواهد بود که با پیشنهاد شورایعالی کار به تصویب هیات وزیران خواهد رسید.]

«**تبصره: تغییر در تعریف کارگاههای کوچک مشمول حکم ماده فوق از لحاظ تعداد کارگران و یا میزان سرمایه گذاری و گردش مالی سالانه با توجه به شرایط اقتصادی و اجتماعی با پیشنهاد شورای عالی کار و تصویب وزیر کار و امور اجتماعی انجام خواهد شد.**

این اصلاحیه امکان می دهد که اولاً شعاع کارگران بیرون از پوشش قانون کار را از شعاع کنونی یعنی واحدهای ۱۰ نفر بزرگ تر کنند (و شایع است که در وحله اول قصد بر بیرون کردن واحدهای ۲۵ و حتا ۵۰ کارگر از شمولیت قانون کار است); و ثانیاً امکان می دهد که این بیرون کردن از شمولیت قانون کار، علاوه بر تعداد نفرات که ملاک قابل تقویم و قابل سنجشی است و تا کنون بر مبنای آن حرکت کرده اند، با ملاک های غیر قابل سنجش و دلخواهی و حتا موهوم و ساختگی و یا متغیر هائی دائمی نظیر «میزان سرمایه گذاری و گردش مالی سالانه با توجه به شرایط اقتصادی و اجتماعی» هم امکان پذیر گردد و به این ترتیب حتا واحدهای بزرگ با صدها کارگر یا بیشتر را هم به بهانه هائی دلخواهی و ساختگی - آن هم تنها به پیشنهاد شورای عالی کار و تصویب وزیر کار و حتا بی آن که نهادهای کارگری ثبت شده و مورد تأیید حکومت در بررسی صحت و سقم این بهانه ها اجازه تحقیق داشته باشند- از پوشش قانون کار خارج کنند.

از این نکته هم نباید غافل شد که این اصلاحیه که ناظر بر گسترش و تعمیم خروج واحد ها از پوشش قانون کار است، دروغ بودن ادعای موقت بودن خروج واحدهای ۵ و سپس ۱۰ نفره را فاش می کند و به آن جنبه دائمی می بخشد. وقتی می خواهند بعد از این واحد های ۲۵ و ۵۰ نفره و حتا پیش تر را هم مشمول خروج از شمولیت قانون کار کنند، چه کسی باور می کند که واحدهای ۵ و ۱۰ نفره دوباره زیر پوشش آن برگردانده خواهند شد؟!

«**و: کلیه قوانین و مقررات مغایر با قانون فوق لغو می گردد.**»

این بند ظاهراً محتاج تفسیر نیست چون بدیهی است که با جایگزین شدن قوانین جدید، قوانین قبلی باطل می شوند. اما اگر دقت کرده باشیم، در طرح اصلاح قانون کار، درست اساسی ترین مواد قانون کار را که - هر چند نیم بند و ناقص و معیوب - به حق اشتغال، امنیت شغلی، حق تشکل، تأمینات اجتماعی و بالاخره حمایت قانونی از کارگران مربوط می شد از ریشه در آورده اند. در نتیجه، آنچه از بقیه مواد قانون کار دست نخورده مانده است، دیگر به درد کارگران نمی خورد چون اصلاً کارگر باید مشمول قانون کار باشد و برایش حقوقی پایه ای قائل باشند تا این مواد فرعی و درجه چندم قانون برایشان موضوعیتی داشته باشد. با توجه به این واقعیت، اغراق نخواهد بود اگر اصلاحیه اخیر را چنین درک کنیم که : «**کلیت قانون کار با اصلاحات فوق لغو می گردد!**»

بخش دوم - جمع بند و مضمون و جهات کلی طرح

رژیم اسلامی تا یازده سال در برابر وجود قانون کار مقاومت کرد . نفس وجود قانون کار به این رژیم تحمیل شد و تمایل اش به خلاصی از آن بوده است. اما چون نمی شد یک روز بیاید اعلام کند که از امروز قانون کار بی قانون کار، به تدریج و از نقاط ضعیف و بی

دفاع تر شروع کرد آن هم تحت عنوان خروج از برخی مواد قانون کار و برای مدت محدود و از روی مصلحت. از واحد های کوچک شروع کرد. ۵ نفر و کم تر. بعد، واحد های کوچک را ۱۰ نفر و کم تر حساب کردند و آن ها را هم از پوشش قانون کار خارج کردند. حالا بجای قدم سوم، خیز برداشته اند تا هر واحد کاری با هر تعداد کارگر را بتوانند واحد کوچک قلمداد کرده و به این سرنوشت دچار کنند و قال قانون کار را در کشور بطور کلی بکنند. برای این کار، تعریف واحد کوچک را عوض کرده اند و بجای محاسبه آن با تعداد کارگران، با میزان سود سرمایه دار محاسبه می کنند. هر سرمایه داری که ادعا کند سود اش کم است، واحد اش کوچک به حساب خواهد آمد تا با خروج از قانون کار و نظارت های قانونی، شدت استثمار را تا به جانی بالا ببرد که به سود دلخواه اش دست یابد! تغییراتی که در قانون کار می خواهند بدهند دو هدف کلی دارد: یکی محروم کردن هرچه بیشتر کارگران از پوشش قانون کار؛ دیگری بی مضمون م بری معنا کردن این قانون برای کارگرانی که هنوز در زیر پوشش آن باقی می مانند.

این، اصلاح قانون کار نیست، از بین بردن قانون است؛ حاکم کردن بی قانونی به شکل قانونی بر کارگران و زحمتکشان ایران است. دارند به این ترتیب با خارج کردن همه کارگران از پوشش بی حمایت قانون کار، جامعه کارگری را به دوره ۱۱ ساله فقدان قانون کار برمی گردانند با این تفاوت که ظاهراً قانون کاری هم در مملکت هست!

وزیر کار می گوید: در حال حاضر ۱۰ تا ۱۲ درصد کارگران با قرارداد دائم کار می کنند. باز خود اوست که می گوید در حال حاضر ۶۵ درصد کارگران قراردادی موقتی هستند که با احتساب شاغلین بخش ساختمانی و حمل و نقل، این میزان به ۸۵ درصد می رسد.

قانونی که در بهمن ۱۳۷۸ به تصویب رسید، صاحبان کارگاههای کمتر از ۵ نفر کارگر را از رعایت قانون کار به مدت ۶ سال معاف کرد. این قانون شامل حال حدود ۳ میلیون کارگر شد و شرایط را برای کارفرمایان در رابطه با استخدام و اخراج نیروی کار خیلی ساده تر می کرد.

در بهمن ۱۳۸۱ تصویب نامه ای بوسیله شورای عالی کار، که عبارت از نمایندگانی شوراهای اسلامی کار، کارفرمایان و دولت است امضاء شد که کارگاههای دارای ۱۰ نفر کارگر را از شمولیت قانون کار معاف میکرد. این مصوبه بر روی شرایط کار و استخدام کارگران در حدود چهارصد و دو هزار کارگاه از تعداد چهارصد و پنجاه هزار کارگاه تأثیر گذاشت. کارکنان کارگاههای قالی باقی از حداقل حقوق نوشته شده در قانون کار هم محروم شدند و همچنین حق تشکیل حتماً از نوع شوراهای اسلامی و انجمن اسلامی را هم از دست دادند.

لازم به توضیح است که این کارگران با قرارداد موقت از حقوق مرخصی سالانه و حق تشکلی، افزایش دستمزد سالانه، تعطیلات سالانه، روزهای تعطیل عمومی و بیمه های بهداشتی و درمانی و بیکاری و بازنشستگی و دیگر حمایت ها و حتماً حقوق پایه ای و اولیه محروم اند. حالا با این به اصطلاح اصلاح قانون کار می خواهند همان ده درصد باقی مانده را هم به این وضع گرفتار کنند.

اما چرا؟ جواب وزیر کار این است که: قانون کار فعلی ایران برگرفته از قوانین کمونیستی است و باید با فرهنگی اسلامی تطبیق و اصلاح شود!

قانون کار ایران کمونیستی نیست سرمایه دارانه و از نوع ضدکارگری و عقب مانده اش هم هست. اما وزیر کار با این اصلاحات لا اقل یک چیز را برای کارگران ایران روشن می کند و آن معنای انطباق قانون کار با فرهنگ اسلامی است!

دلایل عوامفریبانه دیگری هم برای این اخراج ها بیان کرده اند نظیر این که هدف از آن، اشتغال زایی است!! متلاً گفته اند: «از نظر نمایندگان جامعه ی کارفرمایی قانون کار موجود به دلیل آن که شرایط بسیار سختی برای اخراج کارگران در نظر گرفته است، موجب "اشتغال زدایی" شده و باعث می شود کارفرمایان از استخدام کارگران جدید خودداری کنند». یعنی اولاً اشتغال از بیکارسازی زاده می می شود! ثانیاً کارفرمایان در صورتی حاضر به استخدام کارگران جدید اند که کارگران قدیمی را اخراج کنند. همه این ها هم یعنی در جمهوری اسلامی اشتغال مستلزم از میان بردن حق کار است.

اما دلائل حقیقی این تهاجم به قانون کار و حقوق کارگران را در دو عامل اصلی می توان دید که هر دو در متن عمومی حاکمیت نظام سرمایه داری و ذات ضد کارگری جمهوری اسلامی عمل می کنند: سیاست اقتصادی نئولیبرالی رژیم که مثنی حاکم بر « برنامه بیست ساله» و « برنامه چهارم» نیز هست؛ و دیگری توقعات و فشارهای جهانی سازی نئولیبرالی از خارج است.

خصوصی سازی که از دوره ریاست جمهوری رفسنجانی تحت عنوان « تعدیل اقتصادی» با بیکارسازی های میلیونی و موجی کارگران همراه بود و در دوره خاتمی هم ادامه داشت، از این پس

با صدور فرمان علی خامنه ای در نقض اصل ۴۴ قانون اساسی مبنی بر خصوصی سازی ۸۰٪ از مؤسسات دولتی، ابعادی کلان پیدا خواهد کرد.

بر طبق این فرمان مؤسسات زیر خصوصی می شوند: ۱- معادن بزرگ، صنایع بزرگ و صنایع مادر به استثنای شرکت ملی نفت ایران و شرکت استخراج و تولید نفت خام و گاز. ۲- بانک های دولتی باستثنای بانک ملی ایران و چند بانک دیگر. ۳- شرکت های بیمه باستثنای بیمه مرکزی و بیمه ایران. ۴- شرکت های هواپیمایی و کشتیرانی باستثنای سازمان هواپیمایی کشور و سازمان بنادر و کشتیرانی. ۵- بنگاه های تأمین نیرو باستثنای شبکه اصلی انتقال برق. ۶- بنگاه های پستی و مخابرات باستثنای شبکه های مادر مخابراتی، امور واگذاری فرکانس و شبکه های اصلی تجربه و مبادلات و مدیریت توزیع خدمات پایه پستی. ۷- صنایع وابسته به نیروهای مسلح به استثنای تولیدات دفاعی و امنیتی ضروری به تشخیص فرمانده کل قوا. مؤسساتی که خصوصی نمی شوند فقط ۲۰٪ از کل بنگاه های دولتی هستند. این ۲۰٪ نیز در برنامه بعدی خصوصی خواهد شد. زیرا در این مورد بحث و گفتگو در جریان است.

این خصوصی سازی هایی که خریداران اش اکثراً خود حاکمان و آقازاده های مفت خر و مفت خور خواهند بود، اخراج های انبوه در پی خواهند داشت. اصلاح قانون کار می خواهد اولاً برای این اخراج های انبوه پوشش قانونی بدهد؛ و ثانیاً خیال خریداران این مؤسسات را از بی حقی و بی دفاعی تضمین شده کارگران توسط دولت مطمئن سازد.

از طرف دیگر سرمایه فراملیتی است که بر در می کوبد. این سرمایه بشدت طالب تسخیر بازارکار ایران است ولی به شرطی که در «مناقصه» برنده شود یعنی کارگر ایران از لحاظ ارزی و بی دفاعی قابل رقابت با بی حق ترین و بی دفاع ترین ها باشد. رژیم اسلامی که از دوره ریاست جمهوری رفسنجانی پیاده کردن دستورالعمل های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول را آغاز کرده است، برای پذیرفته شدن در سازمان جهانی تجارت به هر دری می زند و به دنبال جلب سرمایه های فراملیتی است؛ ولی شرایط ایران را هنوز مطلوب نمی دانند.

تلاش های دولت ایران برای تغییر قانون کار و از کارائی انداختن آن بیش از آن که برای منطبق کردن آن با فرهنگ اسلامی (بقول وزیر کار) باشد، برای منطبق ساختن آن با خواسته ها و زیاده خواهی های سازمان جهانی تجارت و برای رقابت پذیر کردن بازار کار ایران برای جلب سرمایه های فراملیتی بوده است. بعنوان یک شاهد گویا در این باره، مهدی بهکیش رئیس اتاق بازرگانی ایران - ایتالیا گفته است:

« من در مذاکره با طرف های خارجی، همواره با این انتقاد که قوانین کار جمهوری اسلامی بسیار سخت و محدود کننده است روبرو می شدم و می دیدم که خارجی ها به لحاظ قانون کار ما در ایران سرمایه گذاری نمی کنند. اتفاقاً یکی از شرایط پیوستن ما به سازمان جهانی تجارت، بازنگری در قوانین کار داخلیست.»

اتاق بازرگانی که یکی از اهرم های فشار برای اصلاح قانون کار بوده است در تاریخ ۱۰ مهر ۸۳ در نامه ای به وزیرکار نوشته می که «خواهان تغییر کلی روابط و ضوابط کارگری و کارفرمایی می باشد». این اتاق مدعی بود که «خروج بنگاه های صنعتی کوچک و بزرگ از شمولیت قانون کار، باعث ارتقاء بهره وری نیروی کار، رشد اشتغال و سرمایه گذاری و در نهایت افزایش تولید می شود». اتاق بازرگانی اعلام کرده بود که در آستانه ورود ایران به سازمان جهانی تجارت، قانون کار باید هر چه زودتر تغییر یابد.

بسیاری از مسئولان که در لزوم اصلاح قانون کار اظهار نظر کرده اند گفته اند که این کار «برای تأمین امنیت سرمایه» ضرورت دارد. برخی از طرفداران طبقه کارگر هم از موضع مخالفت با این اصلاحات همین حرف را تکرار کرده اند. اما این حرف بی معنی است. امنیت سرمایه را سلب مالکیت می تواند به خطر بیندازد. آیا جنبش خلع ید از سرمایه داران در ایران وجود دارد که امنیت سرمایه به خطر افتاده باشد؟ آیا قانون کار، امنیت سرمایه را به خطر می اندازد؟! آیا بهره مندی کارگران از حقوق صنفی و حتماً فرصاً از بالاترین حد رفاه در جامعه سرمایه داری، امنیت سرمایه را به خطر می اندازد؟! قطعاً اگر امنیت سرمایه را بیش تر نکند کم تر نمی کند. علیرضا محجوب با صطلاح نماینده تهران در مجلس شورای اسلامی و دبیرکل خانه کارگر اخیراً در نطق پیش از دستور خود گفت که نزدیک به ۲۰۰ هزار کارگر ماه هاست که حقوق دریافت نکرده اند. وی با بیان اینکه ایران حدود سیصد میلیون جمعیت زیر خط فقر دارد، گفت: در این میان، نزدیک به ۲۰۰ هزار کارگر و خانواده هایشان که در ۵۰۰ واحد تولیدی نظیر شرکت های پوشینه باف، ناز نخ و سیمین نو شاغل هستند و بارها در مقابل مجلس شورای اسلامی شاهد آنها بوده ایم، ماههاست که حقوق

دریافت نکرده‌اند. وی گفت که برخی از این کارگراها حدود ۵۰ ماه است که حقوقشان را دریافت نکرده‌اند.

آیا این‌ها هستند که امنیت سرمایه را به خطر انداخته‌اند یا سرمایه است که امنیت آنان را بر باد داده است؟! احمدی نژاد قبل انتصاب شدن وعده داده بود پول نفت را توی سفره زحمتکشانتان بریزد. با این اصلاح قانون کار نفت را بر سفره زحمتکشانتان ریخته و مانده است که با تصویب آن کبریت را هم بکشند!

آنچه انگیزه اصلاح قانون کار است نه تأمین امنیت سرمایه بلکه تأمین سود بیکران و نجومی برای آن است. آنچه ما امروزه با آن رو به رو هستیم، نه به خطر افتادن امنیت سرمایه بلکه به خطر افتادن امنیت کار است. در پی رقابت پذیر کردن بازار کار ایران مثلاً - با بازار برده داری چین - برای سرمایه‌های فراملیتی، در پی ایجاد جذابیت برای سرمایه‌گذاری‌های خارجی از طریق هر چه ارزان‌تر و بی‌دفاع‌تر کردن نیروی کار در ایران است.

در دوران انباشت اولیه سرمایه، سرمایه‌داران بردگان را برای استثمار به مراکز سرمایه می‌بردند. در عصر نئولیبرالیسم اقتصادی، سرمایه است که به سراغ بردگان می‌رود. منتها برای این که آن‌ها را به جابجایی به زحمت‌اش بیارزد، ابتدا باید از تبدیل شدن زحمتکشانشان آن سرزمین‌ها به بردگان مطمئن شود. و جهانی سازی نئولیبرالی چیزی نیست مگر همین جهانی سازی عدم امنیت شغلی، فقر، بی‌حقی، بی‌آیندگی و در یک کلام جهانی سازی بردگی برای سرمایه. جمهوری اسلامی که در برابر فشارهای خارجی برای رعایت آزادی بیان و حقوق فردی و مدنی و حقوق زنان اینهمه سال با آنهمه سرسختی مقاومت کرده است، برای برآوردن انتظارات و درخواست‌های سرمایه‌های امپریالیستی مبنی بر تبدیل کارگران ایران به کارگران یکبار مصرف برای آنان و هر چه بازتر گذاشتن دست آنان برای مکیدن مغز استخوان‌های کارگران، با این گشاده‌دستی وارد عمل شده است. با این نوع «حقوق بشر» که امپریالیست‌ها برای کارگران و زحمتکشانشان می‌خواهند، جمهوری اسلامی هیچ مخالفتی ندارد. و این طبیعی است چون هر دو از یک سرشت‌اند؛ هر دو سرمایه‌داری‌اند و دست در یک کاسه دارند. این هم «حقوق بشر» امپریالیست‌ها را رسوا می‌کند و هم «ضد امپریالیسم» جمهوری اسلامی را!

بخش سوم - نتیجه

با خارج کردن تقریباً همه نیروی کار ایران از پوشش قانون کار، رژیم سرمایه‌داری ایران نه فقط حق برخورداری کارگران و زحمتکشانشان ایران از یک قانون کار مترقی و حقیقتاً ضامن منافع نیروی کار، بلکه اساساً حق برخورداری از یک قانون کار - صرفنظر از مطلوب بودن یا نبودن آن - را هم از آنان سلب می‌کند. با عمومیت دادن کار موقت و حتی کار غیر رسمی، امنیت شغلی کارگران را از بین می‌برد. با مجاز ساختن اخراج‌های انبوه، حق کار را در مقیاس انبوه از میان می‌برد. همراه با این اقدامات، همه لگدکوب‌شدگان را از هرگونه برخورداری از تأمینات اجتماعی از قبیل بیمه‌های بیکاری و درمانی و غیره محروم می‌سازد. همه این‌ها با قانون کار گره خورده‌اند. از طرف دیگر قانون را هم عوض می‌کنند بی‌آن که خود کارگران را که سرنوشت‌شان در این قانون نویسی‌ها و دستکاری‌ها به بازی گرفته می‌شود در تدوین و تغییر قانون کار مداخله دهند. درست است که مبارزه قوی و مؤثر برای این حقوق، به تشکیل مستقل و سراسری کارگران و زحمتکشانشان و بیکاران نیاز دارد و حق تشکل مستقل هم یکی دیگر از پایه‌های این حقوق آنان است که مستمراً منکوب می‌شود، اما مبارزه برای این حقوق را نمی‌توان به ایجاد تشکل‌های مستقل موقوف کرد. اولاً حق کار و امنیت شغلی مقدم بر تشکل شغلی است و ثانیاً حول مبارزه علیه این بی‌حقی‌ها هم می‌شود متشکل شد و به آن‌ها جنبه تشکل سراسری داد. اعتراضاتی که از طریق اصلاح قانون کار به نیروی کار در ایران شده است، ظرفیت و زمینه بالقوه عظیمی برای مبارزه مزد و حقوق بگیران در سطح سراسری ایجاد کرده است. این مبارزات می‌توانند حول شعارهای زیر سازماندهی شوند که ظرفیت فراگیری همه اقشار مزد و حقوق بگیران و متحد کردن آنان را داشته؛ و حتی می‌توانند محمل اتصال و اتحاد همه اقشار آسیب‌دیده و آسیب‌پذیر از سیاست‌های نئولیبرالی باشند:

- حق کار
- حق تشکل مستقل
- امنیت شغلی (کار دائم)
- علیه خصوصی سازی
- علیه اخراج
- تأمینات اجتماعی برای همه مزد بگیران
- شمولیت قانون کار به همه مزد و حقوق بگیران
- دخالت نمایندگان حقیقی کارگران در تدوین قوانین
- توزیع عادلانه ثروت

۴ آبان ۱۳۸۵ -

*** پیوندها ***

ایمیل روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن روابط عمومی سازمان

0049-69-50699530

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت رادیو برابری

www.radiobarabari.net

سایت اتحاد چاپ کارگری

www.eteheadchap.org

سایت رادیو صدای کارگران ایران

www.sedayekargaran.com

نشر بیدار

www.nashrebidar.com

نشریه انگلیسی ایران بولتن

www.iran-bulletin.org

توجه: مقالاتی که با کد "دیدگاه" مشخص میشوند، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند.

جنایتی دیگر!

خودکشی 200 کارگر گروه صنعتی ملی را به حساب چه کس و کسانی باید نوشت؟

خبرگزاری دولتی کارایران - ایلنا از قول: "محمد علی مقنیا" نماینده شهرستان بیجار و عضو کمیسیون اجتماعی مجلس هفتم، ضمن دفاع از مدیران کارخانه ها و گسترش بخش خصوصی در ایران، مجبور به افشا و بازگویی جنایتی شد که توسط آن خبرگزاری اینگونه گزارش گردید: «... طرف سالهای اخیر کارخانه‌های متعددی به دلایل مختلف از جمله عوارض سنگین، مالیات‌ها، بدهی‌های هنگفت و کمبود نقدینگی از پای در آورده‌اند و هزاران کارگر بیکار شده‌اند...» و ادامه داد: «گروه صنعتی ملی در سالهایی که چندین دور با 32 شرکت تحت پوشش 14 هزار و 500 کارگر را در اختیار داشت و امروز این گروه صنعتی به پارکینگ اتومبیل‌های فرسوده و اسقاطی تبدیل شده است...» «مقنیا» تصریح کرد: «پس از تعطیلی این گروه بزرگ صنعتی که بخاطر مسایلی چون واردات ورکود بازار فروش و کمبود نقدینگی، رخ داد 200 نفر خودکشی کردند و کانون گرم 2 هزار کارگر به دلایلی متعددی از هم پاشیده شد...» و می‌افزاید: «راستی چرا باید به کمک واحدهای صنعتی نشتانید و بگذارند که کارخانه‌ها قربانی و کارگران سرگردان شوند؟!» (خبرگزاری کارایران - ایلنا، جمعه 24 شهریور 1385 برابر 15 سپتامبر 2006) می‌شود از عضو کمیسیون اجتماعی مجلس پرسید: باید چه کسانی به کمک کارگران نشتانید تا واحد‌های صنعتی را از ورشکستگی و رکود و تعطیلی باز دارند؟

جدا از این به گزارش خبرنگار اجتماعی ایسنا، وزیر کار محمد جهرمی در گردهمایی مشترک، وزارت کار و امور اجتماعی با سازمان تامین اجتماعی در مشهد اعلام داشت: «... 15 میلیون نفر فاقد پوشش و 3 میلیون بیکار هستند که پیش بینی می‌شود 4/5 میلیون نفر جدید تا پایان برنامه چهارم به این جمعیت افزوده شود.» در رنج دیگری خبرگزاری کارایران - ایلنا از قول محمد رضا جعفری، مدیر کل درمان تامین اجتماعی قم گزارش می‌دهد: «13 هزار روحانی از خدمات تامین اجتماعی استان قم بهره مند شدند» از سوی 15 میلیون نفر از بخشهای مختلف اجتماعی - کارگران و زحمتکشان - محروم از پوشش بیمه تامین اجتماعی هستند و امکان مراجعه به دکتر و دسترسی به داروهای مورد نیازشان ندارند. و از سوی دیگر بیش از 13 هزار واندی از روحانیت و طلاب از خدمات تامین اجتماعی بر خوردارند تا فریه ترشوند و در سرکوب همه جانبه مردم نقش ایفا نمایند.

پرسش این است: در ایران بازیگران اصلی این فنا شدن و نابودی تدریجی زندگی کارگران و زحمتکشان و به خودکشی و داشتن آن نان چه کسانی اند؟ آیا غیر از سرمایه داری ایران، آفازاده‌ها، مدیران کارخانه‌ها و سردمداران نظام وینا‌داری مافیای قدرت، سپاه پاسداران و دیگرانی هم هستند که در پرتو اجراء سیاست‌های نتولیرالی، در چهارچوب پیشبرد خودمآبی سازی‌ها به نام خصوصی سازی و وعده های توخالی بردن پول نفت بر سر سفره بی چیزان و فقر و بالا کشیدن میلیارد ها تومان توسط بخش خصوصی و دولت حامی آن، سهم‌های میلیاری را بالا کشیده باشند و کارگران را این چنین به روز سپاه کشنده باشند؟

سیاست اجرایی و قانونی خصوصی سازی که طی سالها و در دو دولت رفسنجانی و خاتمی اعمال می‌شد. اینبار در اوایل تیر ماه 85، با فرمان خامنه‌ای برای عمومی ساختن بند ج، اصل 44 قانون اساسی، در جهت گسترش بخش‌های غیر دولتی و بطور عمده بخش خصوصی، از طریق واگذاری فعالیت‌ها و موسسات دولتی اعلام بیرونی گردید. در این باب خبرگزاری‌ها نوشتند: «اجرای این سیاست‌های استراتژیک که واگذاری 80 درصد از سهام کارخانه‌ها و بنگاه‌های بزرگ دولتی، اصل 44 را شامل می‌شود. زمینه تحقق اهدافی بسیار مهم از جمله: یافتن روند اقتصادی و توسعه کشور، اجرای عدالت اجتماعی، فقر زدایی و دستیابی به اهداف سند چشم‌انداز بیست ساله را فراهم می‌کند. در پرتو این سیاست‌ها، بخش‌های مختلف اقتصادی کشور برای مواجهه هوشمندانه با قواعد تجارت جهانی در یک قواعد فرایند تدریجی و هدفمند تقویت می‌شوند» (خبرگزاری فارس، یکشنبه 11 تیر 1385) برای بازشناختن "مواجهه هوشمندانه با قواعد تجارت جهانی در یک قواعد تدریجی و..." «چهره شناخته شده کشتارهای رژیم مصطفی پور محمدی، وزیر کشور دولت احمدی نژاد، اعلام داشت: «بالاغیبه مقام... رهبری و تصمیمات دولت، درحال سالم سازی و مانع زدایی هستیم. اگر بخواهیم کشوری قدرتمند و ثروتمند داشته باشیم، به یک دولت بزرگ نیاز نداریم. این تفکرات دولت است. دولت باید با حدیث کارخانه‌ها را به مردم واگذار کرده تا بیشترین بهره نصیب آنان شود.» (سایت وزارت کشور) و همین قواعد بازی سردمداران نظام است که تعطیلی کارخانه‌ها، بیکاری و اخراج‌های دستجمعی کارگران و فقر، ناداری و شرم‌نده گی و بی

پاسخ گذاشتن نیازمندی‌های افراد خانواده، و سرانجام خودکشی آنان را بدنبال می‌آورد.

امروز نه تنها کارگران سندیکا شرکت واحد، نساجی شاهو، ایران خودرو، شرکت نفت، پتروشیمی، ماشین سازی تبریز و اراک، ذوب آهن، کارگران شهرداری‌ها، مخمل و ابریشم کاشان، پالسر، کارگران صنعتی اراک- قزوین- رشت- چوکا، معدن سنگر، هزاران معلم و پرستار بلکه سایر بخش‌های طبقه کارگر و مزد و حقوق بگیران همه و همه در معرض هجوم بخش خصوصی و دولت حامی سرمایه داری جمهوری اسلامی به حقوق اولیه خود، دست بگیران هستند. مطبوعات نوشتند: «صد ها کارگاه کوچک در استان تهران تعطیل و بیش از دو هزار کارگر بیکار شده‌اند» گرانی در تمامی اجناس هزینه بر زندگی روزمره مردم ایران بیداد می‌کند. یکی از سایت‌ها به نقل از محمد جهرمی وزیرکار گزارش داد: «در فاصله 4 ماهه اول امسال 320 هزار تن از کارگران از کار، بیکار شده‌اند...» وی گفته است: «با اشاره به معضل قرارداد موقت، در حال حاضر 65 درصد از کارگران با شرایط قرارداد موقت شاغل هستند...» (سایت پیک ایران، جمعه 30 تیر 1385) بر این پایه است وقتی هنوز احمدی نژاد به استانی یا نگذاشته، مردم شکایات خود را تنظیم می‌کنند تا حد اقل انتظاراتشان را طرح نمایند. به گزارش خبر نگار ایلنا: «از مرکز تبریز در جریان شانزدهمین سفر استانی رییس جمهوری به آذربایجان شرقی بیش از 144 هزار نامه به دکتر احمدی نژاد در زمینه‌های مختلف ارسال شده بود که بیش از 37 هزار نامه مربوط به درخواست اشتغال بود که به اداره کل تعاون آذربایجان شرقی ارجاع شده که مسئولان این اداره قادر به پاسخگویی به این تقاضاها نیستند» (خبرگزاری کار ایران - ایلنا، دوشنبه 27 شهریور 1385) و باز به گزارش همین خبرگزاری کارگران ساوه طی نامه‌ای به احمدی نژاد و شکایت از وزیر کار و محمد جهرمی نوشته‌اند: «... تلاش در راستای مسکوت ماندن طرح بهسازی و قانونمند شدن قراردادهای موقت کار و ارائه پیش نویس اصلاح قانون کار در حذف ماده 27 و... عدم اجرای صحیح قانون کار... حمایت‌های بی حد از سرمایه داران و صاحبان صنایع به بهانه ایجاد اشتغال و کارآفرینی که موجبات تضییع حقوق نیروی کار کشور را با ترویج قراردادهای موقت کار، قراردادهای سفید امضاء، قراردادهای ظالمانه فاقد تاریخ شروع و خاتمه، اخذ تسویه حساب قبل از اشتغال، اخذ تعهد محضری از کارگران مبنی بر سلب هرگونه ادعا علیه کارفرمایان در خصوص حوادث ناشی از کار، خسارت و دیه، ... را فراهم ساخته، تبعیض و بی‌عدالتی و دوگانگی در خصوص دستمزد کارگران قراردادی و همچنین بازنشستگان و مستمری بگیران تامین اجتماعی در مقایسه با بازنشستگان کشوری و لشگری... ایجاد تخم نفاق بین جامعه کارگری و دهها و صدها معضل و مشکل دیگر برای این قشر شیون و زحمتکش موجی از گرانی برای جامعه کارگری فراهم ساخته است» کارگران در ادامه شکایت خود آورده‌اند: «آقای رییس جمهور دستور دهید وزیر کار به جای ورود به بحث اشتغال که هیچگونه ارتباطی به وزارت کار نداشته و ندارد به وظایف و رسالت وزارت کار که همانا صیانت از نیروی کار کشور و تنظیم روابط کار است، عمل کند.» (همان‌ماخذ پیشین) بدین ترتیب همین نامه‌ها نشان می‌دهد که دولت احمدی نژاد با این ورزای خود بر سر شاخ نشسته و بن می‌برد! همین وضعیت است که آدمی‌ها را مشخصه علیرضا محجوب را و او می‌دارد که در مجلس شورای اسلامی فریاد برآورد: «دیگر باید برای حل مشکلات اقتصادی متوسل به دعا شد ستاد و به عنوان ستاد دعا تشکیل داد.» وی تأکید می‌کند: «ستادهایی که برای مبارزه با گرانی‌ها در دولت یا جاهایی دیگر ایجاد شده، تاکنون نتوانسته‌اند مشکلی از مردم حل کنند» (روزنامه کار و کارگر، چهارشنبه 4 مرداد 1385) باری وقتی اوضاع به این حد از بحران می‌رسد. نظام برای حفظ موقعیت و پیشبرد چنین سیاستی، دست به هر کاری می‌زند. تشکل مستقل کارگران را مانع می‌گردد. اجتماعات کارگران را سرکوب می‌نماید. اعصاب را ممنوع می‌سازد. کارگران معترض را دستگیر و به زندان می‌کشاند. وثیقه‌های چند صد میلیونی و بیکار سازی و قطع بیمه اجتماعی و... همه و همه از تعمیم و گسترش یافتن همین سیاست خصوصی سازی‌هاست که در راستای اجرای سیاست استراتژیک رژیم جمهوری اسلامی در همراهی و همسویی با سازمان تجارت جهانی، مطابق همان نسخه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به پیش برده می‌شود. رژیم جمهوری اسلامی عامل اصلی این جنایت یعنی به خودکشی و داشتن 200 تن از کارگران گروه صنعتی ملی است، همچنان که عامل دهها، صدها و هزاران کشتار و مرگ دیگر نیز بوده‌است! کارگران برای درهم شکستن چنین سیاست ویرانگری که برای کارگران و مزد و حقوق بگیران و تمامیت جامعه ما چیزی جز خانه خرابی بدنبال نداشته و ندارد. جز متشکل ساختن نیروی خویش و سازمانیابی تشکل‌های مستقل و سراسری خود و همراهی و همبستگی با دیگر جنبش‌های اجتماعی و تعمیق بخشیدن به مبارزات طبقاتی و تقویت بلوک کارگری در برابر بورژوازی، در جهت پاشاندن این نظام، راه دیگری در برابر خود ندارند.

درسهای تاریخی یک اعتصاب

کارگران ایران که مجبوره فروش نیروی کارشان هستند باید در تشکل های خودشان متشکل شوند و سازمانهای طبقاتی خودشان برخوردار کردند و برای بهبود شرایط کار و دستمزدشان مبارزه کنند. بدون این مبارزه دسته جمعی و متشکل نه تنها کارگران و مزدبگیران در پراکنده گی و انزوا شانس در دفاع از بهای نیروی کارشان ندارند بلکه توانایی کل کارگران با دسیسه های سرمایه داران نیز کاهش می یابد. اتحاد چپ کارگری برای برسمیت شناخته شدن حق تشکل مستقل کارگران ایران همچنان تلاش می کند. در این فرصت یکبار دیگر تاکید می کنیم:

- جمهوری اسلامی از برسمیت شناختن حق تشکل مستقل کارگری سرباز می زند، همانگونه که از حق اعتصاب و اجتماع کارگران جلو می گیرد، باید با تمام قوا زهر گونه تلاش کارگران برای سازمانیابی مستقل تحت نام اتحادیه، سندیکا؛ شورا بمنظور دفاع از منافع اقتصادی کارگران و رفع موانع قانونی فعالیت آنها و شکست و عقب نشینی استبداد ورژیم سرمایه دفاع کنیم.

- هدف تشکل مستقل کارگری متشکل کردن کارگران و هدایت مبارزات شان است. این تشکلات همانگونه که باید مستقل از دخالت دولت ها و نهاد های داخلی و خارجی سازمان یابند، نباید تحت کنترل گرایش های خاصی قرار گیرند که مسائل مبارزاتی کارگران را تابع منافع کوتاه مدت و لحظه ای و منافع فرقه ای خود قرار می دهند. در نظر گرفتن منفعت عمومی کارگران بدون مبارزه با فرقه گرایی ممکن نیست. مبارزه با فرقه گرایی اما نباید در عمل به مقابله ی کاذب طیف های گوناگون درون جنبش کارگری با منافع خود کارگران منجر گردد.

- جنبش کارگری از طیف های گوناگونی برخوردار است. به رسمیت شناختن این گرایش های اصل است. ما زهرگونه تلاش کارگران پشتیبانی می کنیم که از ابزار خود سازمانیابی برای ارتقاء مبارزاتشان با سرمایه داران بهره می گیرند و در اشکال متنوعی به سازمانیابی خودشان می پردازند.

- جنبش کارگری ایران بخشی از یک جنبش بین المللی است. اتحاد چپ کارگری بسهم خود برای جلب همبستگی جهانی کارگران تلاش کرده و خواهد کرد.

واقعیت اما این است در سطح بین المللی جنبش کارگری نیز از انحرافات عریضه ای رنج می برد. در سطح بین المللی بویژه در اکثر کشورهای غربی که بنحوی اتحادیه های کارگری طرف اصلی تشکل یابی کارگران هستند همچنین شاهد حضور انواع و اقسام اتحادیه های کارگری هستیم. اتحادیه هایی که از منطبق "دستاوردهای جزئی" حرکت می کنند و در عمل محافظه کارند و گرایش های انحرافی در آنها نفوذ دیرینه دارد. با این آگاهی، تا جایی که این اتحادیه ها علایق و منافع کارگران را مد نظر دارند ما از تلاشهای آنها حمایت می کنیم و تلاش می کنیم حمایت آنان را نیز نسبت به علایق و منافع کارگران ایران جلب کنیم. اما نیک می دانیم، در شرایط کنونی که در اثر تضادهای منطقه ای و جهانی، خطر جنگ در منطقه ما همچنان جدی است باید بیش از هر زمان، برای جلب متحدینی در بین نیروهای بین المللی تلاش کنیم که به استقلال جنبش کارگری ایران و نیروهای ایرانی پشتیبان آن احترام کامل می گذارند و قصد ندارند از پایه های جنبش های اجتماعی و طبقاتی ایران نیروی ذخیره ای برای اجرای سیاست هایی بین المللی نظیر حمله نظامی به ایران، تحریم اقتصادی و غیره بسازند.

رفقا و فعالین کارگری

باید آشکارا به استبداد رژیم اسلامی ایران نه گفت؛ به سیاستهای امپریالیستی غرب و پروژه های به اصطلاح گسترش دموکراسی در خاورمیانه نه گفت، مخالف جنگ و مخالف ارتجاع در هر رنگ و لباسی باشیم و تلاش کنیم ضمن جلب حمایت متحدین واقعی جنبش کارگری ایران و حمایت نیروهای انسان دوست و آزادخواه جهان چهره ی مدافعیان دروغین جنبش کارگری ایران را افشاء کنیم. اعم از اینکه این نیروها، ایرانیانی باشند که بنام کارگران و جنبش های اجتماعی ایران در مجامع سیاسی و نظامی دنیا حرف می زنند و چه نیروهای بین المللی باشند که تحت هر نام و پوششی، حتی تحت نام "اتحادیه های کارگری" و مدافعیان کارگران، خود را تابع و مجری سیاست های دولت های حاکم بر کشورهایشان قرارداده و یا برای بدست آوردن موقعیت و حفظ موقعیت هایشان مستقیم و غیرمستقیم به سیاست های نئولیبرال و امپریالیستی خدمت می کنند. ما ضمن افشاء چنین تحریکاتی، عمل آنان را در مقابل منافع امروز و فردای مبارزات کارگران می شناسیم.

**گرامی باد 4 دیماه سالروز اعتصاب کارگران شرکت واحد
زنده باد تشکل مستقل کارگری
پیروزی مبارزات کارگران جهان**

26 دسامبر 2006

اتحاد چپ کارگری ایران
www.etehadchap.org

چهارم دی ماه (25 دسامبر) اولین سالروزاعتصاب باشکوه و تاریخی کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه فرارسید. اعتصابیون در سحرگاه چهارم دیماه 84 سرکوب و یازداشت شدند. این اعتصاب اما پیمانهای یک اقدام سازمانیافته و آگاهانه و مستقل بخشی از نیروی طبقه کارگرایران درخشید و مرزهای خانه و شهر و منطقه رادرنوردید و پیمانهای جریه ای امید بخش تازه ای، درسازمانیابی مستقل کارگری تحت تسلط استبداد حاکم در نظام جمهوری اسلامی ایران معرفی گردید. اعتصابی که لحظه به لحظه ی این سال پرفرازو فرود را سرشار ازهیجان یک کنشکنش دانمی نیروی کاربر علیه سرمایه نموده است و تجربه ی زنده اش همچنان چشمهای فعالین کارگری جهان را خیره ی خود ساخته است.

اتحاد چپ کارگری ایران در همراهی و پشتیبانی فعال این اعتصاب و بمناسبت فرارسیدن چهارم دیماه، بدینوسیله یکبار دیگر مراتب همبستگی فعالین اش را با سایر فعالین کارگری ایران و جهان که برای اتحاد مبارزاتی درون جنبش مستقل کارگری تلاش می نمایند، اعلام و به پایداری خانواده های کارگری و اعضای مبارز سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و حومه درود می فرستد.

در پرتو این اعتصاب و مبارزه ی روزمره ی کارگران آگاه و مبارز دیگر بخشهای مناطق کشورمان در یکسال گذشته بود که امروزه جهان آگاه است درکشورما مبارزه برسر سازمانیابی مستقل کارگری بیک رکن اساسی در تحولات اجتماعی - سیاسی میدک شده و این مبارزه در متن اوضاع بحرانی منطقه و جهان و سطح کنونی مبارزه طبقاتی درون جامعه وارد مرحله جدیدی شده است.

یکسال از یکشنبه 4 دیماه 1384 گذشت. سال دستگیریهای جمعی کارگران، تجمع خانواده های کارگری، سال محاکمات دیگر باره فعالان کارگری در بیدادگاههای نظام، سال تجمع بزرگ استادیوم ورزشی آزادی و رودرویی با شهردار تهران قالیباف؛ حرکت اتوبوس ها با چراغ روشن، بلیط نگرقتن از مسافرتین و آگاهی رساندن به آنان، تجمعات کارگری و تلاشهای سازمانگانه، برکناری یک مدیری کفایت و جایگزینی او با یک مدیرشاد و بی لیاقت دیگر که بزودی نقاب ریاکاری را کنار زد و اعلام کرد "سندیکای شرکت واحد غیر قانونی است"؛ سال زندان و مقاومت رهبران کارگری نظیر منصوراسانلو تحت شدید ترین خشنونت سازمانیافته ی دولتی رژیم اسلامی ویکار ماندن پنجاه تن از کارگران اعتصابی شرکت واحد.

یکسال از تعقیب و آزارو زندان فعالین کارگری، اخراج و بیکاری و تحمیل تنگناهای معیشتی بر کارگران و خانواده هایشان بویژه کارگران اخراجی و تعلیقی شرکت واحد گذشت اما با همه ی تلخی این شرایط تداوم مبارزات کارگران ایران یکبار دیگر این حقیقت را به اثبات رساند که رهائی کارگران ایران تنها بدست خود کارگران میسر است. چرا که این مبارزه ناشی از موقعیت کارگران در جامعه ی سرمایه دار ایران، کاهش سطح زندگی اکثریت عظیم جامعه و سلطه و قدرت مطلق سرمایه داران بخش خصوصی و دولت اسلامی بعنوان بزرگترین کارفرمای کشور است. از همینروست که در ایران هر مبارزه ی صنفی و مطالباتی کارگران با موانع قانونی روبرو می گردد و در این رودرویی، آگاهی از مبارزه برای خردرهای اقتصادی و سیاسی هر روزبیشتر نشوونما می یابد که دیگر نه اخراج و نه زندان و نه محاکمه و وثیقه های کلان، قادر است مانع گسترش مبارزات در بین کارگران گردد.

تا کنون رژیم جمهوری اسلامی با راه اندازی شوراهای اسلامی، خانه ی کارگر و موانع قانونی بر سر تشکل مستقل کارگری کوشیده با نفوذ پلیسی امنیتی و دخالت آشکار در محیط های کار هم به سرکوب و تعقیب فعالین مستقل کارگری پردازد و با معرفی ارگانهای خود بعنوان نهاد های کارگری کشور مبارزات کارگری، حتی مبارزه بر سرابتدائی ترین خواسته های صنفی را به کنترل در آورده و با دخالت عوامل خود این مبارزات را بخدمت سیاستهای خود منحرف نماید.

این سیاست خفکان آوراما، بعد از نزدیک به سه دهه در اثر مبارزه ی پنهان و آشکار و طولانی کارگران آگاه ایران ترک برداشته و لیزان شده است. در چنین بستری است که جنبش کارگری ایران متکی به نیروی خود آماده ی گشودن یک مرحله ی جدید در مبارزه طبقاتی قطب کاربر علیه سرمایه شده است.

یکسازدستاوردهای مهم تا کنونی، ریزش توهمات و باورهای کاذب نسبی به ارگانهای رژیم در کارخانه ها در بین توده ی وسیع کارگران، شکسته شدن سلطه پلانماز شوراهای اسلامی، تشدید تضادهای درونی ارگانهای ضد کارگری، رشد آگاهی نسل جوان کارگران نسبت به مسائل مبارزه طبقاتی و افزایش نقش فعالین کارگری در سازمانگری مستقل و تشدید مبارزه برای حق تشکل مستقل کارگری در ایران است.

باشد تا بر پایه ی این دستاوردها و درس آموزی از آنها آینده ی جنبشی در ایران رقم زده شود که اتحاد چپ کارگری ایران خودش را متعلق بدان می داند.

یک تغذیه درست برخوردار باشند؟ چرا باید این خانواده ها در یک فقر مطلق بسر ببرند؟

چگونه است که اکنون بیش از 850 میلیون نفر از جمعیت جهان در فقر بسر میبرند و خارج از گرسنگی روزانه دهها هزار نفر از مردم بخاطر سکنه قلبی و یا مغزی و یا بیماریهای واگیردار از ادامه زندگی طبیعی محرومند؟ چرا در کشورهای فقیر آفریقایی و یا کشورهای جنوبی و جنوب شرقی آسیا و یا کشورهای آمریکای جنوبی زنان بخاطر تامین مخارج زندگی خود بامردان که آغشته به بیماریهای ایدز؛ سیفلیس و..... میباشند؛ همخوابگی میکنند و خود و خانواده خودرا آغشته به بیماری لاعلاجی مینمایند که نه تنها در کشورهای "پیشرفته" قابل درمان نیستند بلکه در برخی از کشورهای فقیر حتی بعنوان بیماری هم شناخته نمیشوند. عشق به خانواده؛ عشق به کودک؛ عشق به زندگی؛ سبب میشود که آنان در کنار هم به پایان غم انگیز زندگی برسند. چگونه است که در هر سه ثانیه یک نفر در این کشورها از گرسنگی میمیرد؟

همه این چراها در یک پاسخ گنجاییده میشوند. و آن غارت کشورهای فقیر توسط کشورهای صنعتی جهان است

تمامی تبلیغات انساندوستانه جوامع "پیشرفته" حاکمیت که از میزان فقرا در سراسر جهان کاسته میشود و قرار بود که از سال 2002 تا سال 2015 میزان 850 میلیون نفری گرسنگان جهان به نصف تقلیل یابد. اما واقعیت این است که نه تنها این آمار بعد از مدت 4 سال به سمت پانین نرفته است بلکه سالیانه دو میلیون نفر بر تعداد آنان افزوده تر شده است. نه تنها مردم بیشتر در فقر غوطه ور شده اند بلکه کشورهایشان بیشتر از پیش به بانک جهانی بدهکارتر گردیده اند. این مطلب را آقای زیگلدر گزارش ویژه سازمان ملل متحد اعلام نمود. وی یاد آور شده که به علت کاهش کمک کشورهای صنعتی، سازمان تغذیه جهانی ناچار شد سهمیه مواد غذایی گرسنگان سودان را 50 درصد کاهش دهد که در نتیجه این تصمیم، سهمیه مواد غذایی روزانه قحطی زدهگان این کشور از ۲۱۰۰ کالری به ۱۰۵۰ کالری کاهش پائین آورد.

وی که مسئولیت سازمان تغذیه جهانی را بعهده دارد، فاش کرده که از میزان درخواست کمک به گرسنگان سودان که سقف آن را 746 میلیون دلار تعیین شده بود و کشورهای صنعتی قول پرداخت آن را داده بودند تنها 238 میلیون دلار وصول شده است. این بدان معنی است که تنها یک سوم مبلغ تخمینی دریافت شده است و به زبان دیگر از هر سه نفر تنها یک نفر میتواند از این کمک استفاده نماید. این درحالی است که طبق آمار منتشر شده بودجه نظامی کشوری مثل ایران بیش از 30 میلیارد دلار است و کشورهای مثل آمریکا؛ چین؛ روسیه؛ هند و کشورهای اروپایی صدها میلیارد دلار را سالانه خرج تسلیحات خود مینمایند. کشورهای سرمایه داری جهان با پرداخت بودجه های هنگفت نظامی نه تنها قدمی برای کاستن فشار فقر در جهان برنمیدارند؛ بلکه با ایجاد جنگهای خاتمانسوز؛ دستاورهای ملی کشورهای در حال توسعه را نیز نابود و آنان را هرچه بیشتر بخود وابسته مینمایند.



صدها میلیارد هزینه نظامی؛ صدها میلیون گرسنه در جهان!

به علت وابستگی اقتصادی رژیمهای آنان به سرمایه جهانی روز به روز و ثانیه به ثانیه بر تعدادشان افزوده میشود. این بدان معنی است که قطب سرمایه جهانی روز به روز بر میزان فقر و گرسنگی؛ اعتیاد درجهان میافزاید. گسترش فقر و بیکاری نه تنها در کشورهای حاشیه تولید آفریقایی؛ بلکه در کشور ما نیز با سرعت هرچه بیشتری فاصله ثروتمندان و توده های محروم را عمیق تر مینماید. نا کافی بودن پوشاک، خوراک، درمان، مسکن، و تحصیل در بین مردم کم درآمد ایران یکی از مسببات اصلی تعمیق این فاصله میباشد. روزنامه ایسنا مینویسد که ده درصد یعنی حدود 8 میلیون نفر از جمعیت ایران که زیر فقر میباشند شناخته شده اند. که از این میزان شناخته شده حدود 2 تا 2.5 میلیون از گرسنگی رنج میبرند. این تنها گوشه ای از فقر جاری در ایران است. کشف دهات لختی ها که سالیان دراز نه دارو میشناسند و نه مدرسه در اطراف کرمان؛ توسط "سربازان گمنام امام زمان"؛ وجود میلیونها نفر حاشیه نشین در اطراف تهران؛ حضور بیش از 700 هزار نفر کفر نشین در استان تهران؛ برگزاری کلاسهای درس در کوهها و بیابانها در استانهای سیستان و بلوچستان و کرمان و خراسان..... همگی نشانگر میزان فقر در ایران است.

سرمایه جهانی نه تنها بزرگسالان را زیر فشار فقر و گرسنگی برده است بلکه با استثمار کودکان و بهره کشی از آنان شیرازه خانواده ها را در هم شکسته میکند. اکنون بیش از 200 میلیون کودک درجهان میباید کارکنند تا بتوانند خرج خانواده خود را تامین نمایند. کارهایی که این کودکان انجام میدهند غالباً کارهایی هستند که در کنواسیون حقوق بشر نه تنها برای کودکان بلکه برای بزرگسالان مضر تشخیص داده شده اند. آنان کار میکنند تا ما براحتی قهوه بنوشیم و یا فرش میبافند تا ما براحتی بر آن بنشینیم و شکولاتهایی را نوش جان میکنیم با داستان این کودکان بسته بندی و یا مواد اولیه آن تهیه میکنند. سرمایه داران همین تولیدات را با صدها برابر دستمزدی که به کودکان پرداخت مینمایند؛ در معرض فروش قرار میدهند. یک قلم از این سودها که مربوط به فروش قهوه است و نصیب سرمایه داران میشود رقمی حدود 6 میلیارد دلار است. با این پول میتوان تمامی این 20 میلیون کودکی که استثمار میشوند را به مدارس ابتدایی فرستاد و دست کم تا کلاس چهارم ابتدایی تامین کرد. اما همین مبلغی که برای چنین طرح بزرگی کافی میباشد؛ کمتر از مبلغی است که در آمریکا برای لوازم آرایش پرداخت میشود.

در این حال میبینیم زنانی که بغلت فقر قادر نیستند از زایمان طبیعی برخوردار باشند. آنان در هنگام زایمان میمیرند و کودکانشان بغلت عدم توانایی مالی خانواده یا به بیماریهای مزمن دچار میگرددند و یا تا سنین 5 سالگی میمیرند و درصد آنان نه تنها کاهش نمیباید بلکه هر لحظه به تعدادشان افزوده میگردد. از هر 1000 زنی که در افغانستان بچه ای بدنیا میآورند 20 نفرشان میمیرند؛ در هندوستان مرگو میر کودکان و زنان زبازند خاص و عام است. در حالی که در کشورهای پیشرفته جهان تنها 0.2 زنان در زمان زایمان با خطر مرگ روبرو میباشند. عدم دسترسی به وسائل پیشرفته پزشکی در کشورهای فقیر جهان موجب میشود که سالانه 30 هزار زن در زمان وضع حمل و یا در دوران بارداری بمیرند. کودکانی که این زنان در شکم داشته اند یا میمیرند و یا به خیل کودکان بی سرپرستی اضافه میشوند که به دسته فقرا میپیوندند. چگونه است که روزانه 24000 نفر کودک در کشورهای درحال رشد میمیرند. چگونه است که یک سوم این کودکان کمتر از 5 سال سن دارند؟ و چرا ده درصد همه کودکان در این کشورها قبل از پنج سالگی میمیرند. تنها ده درصد این کودکان بواسطه بروز جنگهایی که توسط کشورهای غارتگر ایجاد میشوند تلف میشوند؛ مابقی آنان یعنی 90 درصد این کودکان از گرسنگی میمیرند. چرا خانواده آنان نمیتوانند از

یک نقد خوب !

جنبش زنان قصد دارد حریم خصوصی افراد را از حریم عمومی زندگی اجتماعی جدا کند و اسطوره کانون گرم خانواده را به راه اندازد! چرا چنین برداشتی وجود دارد که تنها درخواست های کمپین، هویت جنبش زنان را تعیین می کند؟ چرا تصور می شود که جنبش زنان فقط برای حق طلاق و حضانت می جنگد و کاری به خواسته های عدیده زنان زحمت کش ندارد؟

البته تقاضای تدقیق و تصحیح برخی از درخواست ها از جانب هیئت تحریریه نشریه آرمان نو حق است. برای مثال چگونه حق دبه برابر مطرح شده است؟ در حالی که جنبش زنان به مثابه یکی از طرف داران اصلی دمکراسی و مخالف خشونت، می بایست نه تنها با مجازات فحاص بچنگد، بلکه با اعدام و کشتن انسان به هر دلیل و بهانه ای و به هر شکل و شیوه ای و در هر موقعیت و شرایطی مبارزه کند.

نکته جنبش زنان به نهادهای حقوق بشری و بین المللی نیز یک جنبه است. مسلما می توان در امر مبارزه با تبعیض جنسی از نهادهای بین المللی یاری خواست و تا آن جا که امکان پذیر است، آنان را واسطه کرد، اما توهم به این نهادها و داشتن اعتماد واهی به آنان، بی راهه است.

مهم ترین امتیاز جنبش زنان، استقلال آن است. جنبش زنان می بایست ترین استقلال را نه تنها از نهادهای بین المللی و دولت های خارجی نشان دهد و نه تنها از دولت و نهادهای وابسته به حاکمیت به اجراء درآورد، بلکه استقلال خود را از هر ایدئولوژی و مذهب نیز به اثبات رساند.

اشتباه هیئت تحریریه نشریه آرمان نو در آن جاست که فکر می کند جنبش زنان از یک عده زنان روشن فکری تشکیل شده که هیچ ارتباطی با توده زنان در جامعه ما ندارند. مسلما اگر جنبش را تنها در غالب چند مقاله، افراد و چند جلسه و مراسم ببینیم، اشتباه کرده ایم. هم اکنون توده های زنان در شهرستان ها، در محلات و در خانه های خود در حال جنگیدن با قوانین نابرابر، با حقوق سرخورده و با تحقیرهای حاکم بر زنان هستند.

هیئت تحریریه نشریه آرمان نو نگران است که زنان طبقات فرودست نمی توانند از تغییر قانون طلاق و یا حضانت به نفع خود استفاده کنند. سؤال این است که آیا این زنان حق داشتن آگاهی در مورد حق طلاق و حضانت را دارند یا خیر؟ و آیا اگر در یک شرایط خیالی، امکان تغییر این قوانین وجود داشته باشد، زنان طبقات فرودست، به جرم آن که به دلایل اقتصادی توان استفاده از آن را ندارند، پس نیازی به طرح آن ندارند؟

برای مثال در جایی می خوانیم که زنان زحمت کش، نه مانند زنان طبقات مرفه، بلکه طور دیگری به ازدواج مجدد همسر خود می نگرند و معتقدند که از طریق ازدواج دوم و سوم، زن بدبختی، صاحب خانه و همسر می شود، بنا براین باید از ازدواج مکرر دفاع کنند! حال چون زنان زحمت کشی پیدا می شوند که چنین فکر می کنند، نباید لغو ازدواج مکرر را مطرح کرد؟!

اما چنین نیست. بسیاری از همین زنان زحمت کش و طبقات فرودست با تمام وجود از رفتار همسر خود در رنجند و بیخشا به علت همین قوانین تبعیض آمیز و ضد زن، اجازه و توان تصمیم قاطع ندارند. این زنان و همه و همه، آحاد جنبش را تشکیل می دهند. جنبش زنان در حال حاضر نیروی بالقوه بسیار وسیعی دارد که هنوز به حرکت در نیامده است و تعیین سرنوشت آنان در دست هیچ روشن فکر و لیبرالی قرار ندارد. سرنوشت آنان باید تنها به دست خودشان تعیین گردد. ترسی نیست اگر زن یا زنان روشن فکری به تعهدات و وظایف خود پشت پا زنند و به راه دیگری روند. جنبش زنان، همان رودخانه است که جاری ست!

(1) اعلامیه هیئت تحریریه نشریه آرمان نورا در آدرس اینترنتی زیر خواندم
www.apis.blogfa.com

برخی شعارهایی که از جانب زنان اعلام شده است را در زیر می آورم:

- آزادی، برابری، حق طبیعی ماست
- زندانی خشونت، آزاد باید گردد
- قانون ظالمانه، سنت های مردانه، ملغی باید گردد
- حق زن ایرانی، احیاء باید گردد
- یک صدا، متحد، صلح، قانون، آزادی
- مقابله با ازدواج های اجباری، با تعدد زوجات و طلاق

های یک طرفه

- مقابله با خشونت، قتل های ناموسی و خود سوزی
- تأمین اجتماعی و خدمات رایگان برای زنان زحمت کش

- اجازه کار در بیرون از خانه و مطالبه فرصت های برابر
- اعدام را در ایران متوقف کنید
- همه زندانیان سیاسی را آزاد کنید
- اگر متحد شویم، شکست ناپذیر خواهیم شد.

ارائه راه بردهای اثباتی در مباحثات مربوط به تبعیض جنسی، یکی از وظایف اصلی فمینیست هاست. نقد این راه بردها و بحث و جدل حول آن، خود، یکی از ارکان جنبش است.

در رابطه با کمپین یک میلیون امضاء، یک نقد خوب خواندم و ارزش آن را دارد که خود به نقد گذاشته شود.

هیئت تحریریه نشریه آرمان نو (1) اعلامیه ای در رابطه با این کمپین داده است. اعضای هیئت تحریریه، به گفته خودشان، از دانش جوان طیف چپ تشکیل شده اند و معتقدند مبارزه با استثمار طبقاتی و جنسی تنها راه رهایی انسان است.

چه خوب، دانش جوانی یافت می شوند که چنین می اندیشند. اما بهتر می شد اگر رفع تبعیض ملی، مذهبی، رنگ و هر گونه تبعیض دیگر در جامعه را نیز آرزو می کردند و رفع هر گونه تبعیض و استثمار را از کلیه ابعادش، چه اقتصادی و چه فرهنگی، شرط رهایی انسان می دانستند.

هیئت تحریریه نشریه آرمان نو به درستی معتقد است که بهبود شرایط زندگی مردم نه از میان معادلات قدرت و چانه زنی در بالا، بلکه از طریق افزایش آگاهی جمعی و حساسیت بیشتر توده های مردم حاصل خواهد شد و اظهار امیدواری می کند که جنبش زنان نیز به همین درک رسیده است. اما با این حال گمان می کند که جنبش زنان با طرح کمپین یک میلیون امضاء در حد گرفتن حقوق برابر از حاکمیت درجا خواهد زد و به طبقات فرودست التفاتی نخواهد داشت.

در این امر که نهادهایی از جنبش زنان عمدتا در سطح روشن فکری فعالیت می کنند و زنان خرده بورژوا و مدرن را دربر می گیرند، اختلافی نیست. اما این که این جنبش بسیار آگاه به وظایف خود هست و تاریخچه و گذشته ای که دارد، ثابت می کند که چه گام هایی در آینده برخواهد داشت، نیز بسیار روشن است. اتفاقا نکته مهم همین است که جنبش زنان در جای خود ایست نکرده است. این جنبش در حال شدن است، روان است و می رود که گستره اش را وسعت ببخشد. جنبش زنان اسم عام است و با چند روشن فکر و چند تجمع تعریف نمی شود. از چند روشن فکر شروع کرده است، اما تنها به روشن فکرها ختم نمی شود. نه این که امیدواریم ختم نشود، بلکه جنبش زنان در مسیر حرکت خود ثابت کرده است که بسیار فراگیر فکر می کند، عمل می کند و قصد دارد که به هر گوشه ای و به هر کودی جاری شود و تا اعماق پیش رود. اگر چنان چه در راه خود به اعماق با مانع روبه رو شود و توقف کند، آن جاست که شکست خورده است.

اما هیئت تحریریه نشریه آرمان نو می گوید کمپین یک میلیون امضاء شکست می خورد، چرا که ما حاکمیت جان سختی داریم که حاضر به تمکین نیست و با یک میلیون امضاء نیز تن به تغییر قوانین تبعیض آمیز علیه زنان نمی دهد. کاملا درست است. چنین توهمی را نه جنبش زنان و نه هیچ ایرانی که رژیم حاکم بر ایران را بشناسد، ندارد. بنابراین ایده این کمپین، حال از هر جا برگرفته شده باشد، مهم نیست، بلکه خود این ایده یک شیوه آگاهی رسانی است. هدف ادغام عمل و نظر است و حقا که ایده مناسبی برای این ادغام در نظر گرفته شده است. گرفتن امضاء شکل است. شیوه ایست که می تواند فکر را به درون توده های میلیونی برسد، می تواند به آگاهی، پا دهد، قدم دهد و به حرکت واردارد. نظر و تئوری را فعال کند و به میان جامعه مدنی برسد. این هدف شکست نمی خورد. شکست ناپذیر است. تنها زمانی که متوقف شود، شکست خورده است. اما تو می دانی و من، چه خوب می دانم که آگاهی، مرداب نیست. رودخانه ای ست جاری که از میان سنگ لاج های عظیم، خواهی خواهی عبور می کند.

هیئت تحریریه نشریه آرمان نو، عالی تحلیل می کند و می گوید اگر جنبش زنان در سطح برابری در قانون باقی بماند، تبعیض را از بین نمی برد. در این امر تردیدی نیست. اما چرا در اهداف جنبش زنان تردید داشته باشیم؟ آیا چون در طرح کمپین، همه جانبه صحبت نشده است، روا است که در اهداف جنبش زنان که رفع تبعیض جنسی است، تردید نشان دهیم؟ جنبش زنان با این کمپین و خواسته های مطرح شده، متولد نشده است و وظایفش با این کمپین به اتمام نخواهد رسید. اگر به شعارهای جنبش زنان که در روزهای مختلف و به مناسبت های مختلف، فریاد زده شده، توجه کنیم، می بینیم که انجام چنین درخواست هایی نه تنها برابری قانونی زن و مرد، بلکه برابری اقتصادی، فرهنگی و به طور کل رفع تبعیض همه جانبه جنسی را مد نظر دارد. (در پایان برخی شعارهای جنبش زنان را می آورم).

البته همان طور که هیئت تحریریه نشریه آرمان نو می گوید، صرفا برابری حقوقی نباید هویت جنبش زنان را تعیین کند. و نمی کند! وقتی جنبش زنان در روز جهانی مبارزه با خشونت، درباره خشونت همه جانبه در خانه مقاله می نویسد، فریاد می زند و تظاهرات می کند، چرا گمان می شود که خشونت در خانه مسئله جنبش زنان نیست و

مساله آئروز مخالفت یا همراهی و همکاری با حکومتی جنایتکار بود

کسانی که سال های هولناک 60-63 را زیسته اند، به یاد دارند که در آن دوره مخالفان رژیم چه شرایطی را از سر میگذراندند. تصویر فضای آن دوره کار آسانی نیست. برای تصویر آن فضا، بی شک باید کتابها نوشته شده و فیلم ها ساخته شود. در آن سالها، اجرای هر قرار ساده تشکیلاتی میتوانست به دستگیری و شکنجه و اعدام منتهی شود. پاسداران سواره و پیاده، همه جا در کمین فعالان سیاسی بودند و در مناطق مختلف شهرها میگشتند. روزانه نام صدها نفر در لیست اعدام شدگان سیاسی در روزنامه های کثیرالانتشار دولتی اعلام میشد. برنامه های تلویزیونی پر بود از مصاحبه های ندامت عده ای از فعالان سیاسی یا شوهای تلویزیونی امثال محمدی گیلانی در باب احکام فقهی مربوط به چگونگی "زجرکش کردن" و "تمام کش کردن" مجروحین "یاغی" و "باغی" و "محاربین با خدا".

حال فکرش را بکنید! در آن فضای خون و جنایت و جنون، سازمان تحت رهبری آقای فرخ نگهدار بنا به گفته خود او، ارتباط تلفنی منظمی با مقامات جمهوری اسلامی و حتی با اسدالله لاجوردی، یعنی قصاب اوین، داشته است!! مضمون چنین ارتباطی چه میتوانست باشد؟ جز این که رئیس آدم کشان و شکنجه گران اوین هر وقت نیاز به سؤال و تحقیق در باره کسی یا مسأله ای بوده مستقیماً به اینها مراجعه کند؟! و بدتر از همه، داستان نقل شده نشان میدهد که رابطه اینها با جمهوری اسلامی، یابیه قول نگهدار با "انقلاب" تا حدی مطیعانه و تسلیم طلبانه بود که با تلفنی از لاجوردی هیأت دبیران شان جلسه میگذاشتند که کدام یک از رفقای شان را خدمت جلا بفرستند و قربانی کنند.

خواننده مصاحبه نگهدار، هر نظری که در باره سازمان اکثریت و ماجرای همکاری آن با جمهوری اسلامی داشته باشد، خواه ناخواه با این سؤال روبرو میشود که چرا اینها با دست خود، رفیق هم سازمانی شان "محمد رضا غبرایی" را به دست جلا بفرستند؟ تردیدی نیست که از برخورد لاجوردی احساس خطر میکرده اند، و گرنه نشست دبیران برای چه بود؟ اگر مقاله "کار" موضع سازمان شان را بیان میکرده، چرا تمامی هیأت دبیران مسئولیت آن را به عهده نگرفتند؟ یا لاقل، چرا خود فرخ نگهدار که دبیر اول سازمان بود، شخصاً مسئولیت آن را به عهده نگرفت؟ کسی که با تصمیم آگاهانه رفیق اش را به قربانگاه فرستاده، هنوز هم با لحن حق به جانبی میگوید "او تنها قربانی نبود". ولی سؤالی که از آن نمیتوان گریخت، این است که سهم شما در قربانی کردن او چه بود؟ آدم هایی مانند نگهدار هرگز به چنین سؤالی جواب سرراست نخواهند داد. زیرا چنین افرادی توان و شهامت پذیرش مسئولیت فردی و اخلاقی را ندارند و همیشه سعی میکنند پشت "شرایط آن روز" یا "ایدئولوژی" سابق که دیگر قبول اش ندارند، یا حد اکثر در میان "دیگران" خود را مخفی کنند.

اما نگهدار ناآگاهانه و ناخواسته موردی را نقل کرده که در آن مسئولیت فردی (و مخصوصاً مسئولیت فردی خود او) غیر قابل انکار است. مگر میشود شما رهبر یک سازمانی باشید ولی موقع پاسخ گویی در قبال تصمیم تان دیگری را جلو بدهید؟ قضیه از دو حال خارج نبوده، یا فکر میکرده اید خطری در میان نیست که در آن صورت باید خودتان به عنوان مسئول سازمان، جواب لاجوردی را میدادید؛ یا نه، میدید اوضاع خطرناک است (که ظاهراً این شق مطرح بوده) که دست کم نمی بایست خود با دست خود رفیق تان را به قربانگاه بفرستید! اما به نظر میرسد نگهدار حتی امروز (یعنی یک ربع قرن بعد از آن فاجعه، در حالی که اصرار دارد بگوید که سیستم فکری آن روزش را در گذشته جا

به یاد "به مرگ خودآگاهان" دهه 1360 نام مجموعه مصاحبه هایی است که در شماره 97 مجله آرش انتشار یافته است. در این مجموعه از فعالان بعضی از سازمانهای سیاسی و دست اندرکاران مسایل اجتماعی خواسته شده توضیح بدهند در قبال سه مرحله کشتارهای بزرگ جمهوری اسلامی، یعنی: 1- کشتارهای اوایل انقلاب، 2- کشتارهای سالهای 60 تا 63 و کشتار بزرگ 67، در زمان وقوع آنها و نیز در حال حاضر چه نظری داشته اند و دارند.

یکی از آنها، مصاحبه ای است با فرخ نگهدار از رهبران سازمان اکثریت با عنوان "جرقه هایی در تاریکی". نگاهی به حرف های نگهدار تردیدی باقی نمیگذارد که وجدان و مسئولیت فردی برای او مفاهیمی کاملاً بیگانه است.

من در اینجا به هیچ وجه قصد نقد و بررسی پاسخ یا عدم پاسخگویی آقای نگهدار به سوالات مربوط به کشتارهای یاد شده را که بخشی از تاریخ خونبار کشور ما هستند، ندارم. بلکه تنها روی یک روایت از آقای نگهدار انگشت میگذارم؛ روایتی که او میآورد تا بگوید: نه تنها سازمان اکثریت به اعدام های سال های 60 - 63 معترض بوده، بلکه خود نیز مورد سرکوب واقع شده؛ که رهبران این سازمان از اعدام اعضای سازمان های دیگر که میشناخته اند به شدت اندوهگین بوده اند.

با به عاریت گرفتن اصطلاح خود نگهدار، میتوانم بگویم همین روایت کوتاه و ساده ای که نگهدار نقل میکند، "جرقه" ای است که برای یک لحظه، عمق فاجعه همزیستی با "تاریکی" و هم پیوندی با جهنم انسان سوز جمهوری اسلامی را به نمایش میگذارد.

نگهدار می گوید: "یادم می آید به تصمیم رهبری سازمان، زنده یاد رفیق جواد علیرضا اکبری شاندریز، مقاله ای بدون امضاء نوشت در نشریه کار و بحث کرد که این اعدام ها به زیان انقلاب است و باید متوقف شود. از پی آن اسدالله لاجوردی از اوین زنگ زد و نام نویسنده آن مقاله را خواست. ما در جلسه دبیران سازمان تصمیم گرفتیم مدیر مسئول نشریه، رفیق منصور، محمد رضا غبرایی، که قبلاً به حکومت معرفی شده بود، پاسخگو شود. او رفت و لاجوردی او را گروگان گرفت تا نویسنده اصلی مقاله خود را معرفی کند. رفیق منصور، بی هیچ اتهامی گروگان ماند، حتی پس از دستگیری رفیق جواد در کردستان، اعدامش کردند. رفیق منصور تنها قربانی نبود. در سال های 60 و 61 حدود 120 نفر از رفقای ما بدون هیچ اتهام یا پرونده ای، در اینجا و آنجا به جوخه های اعدام یا به چوبه های دار سپرده شدند."

به مناسبت 11 دی روز شهدای سازمان

وقتی کمیته مرکزی سازمان به دنبال شهادت علی رضا شکوهی، اولین دبیر اول سازمان، روز شهادتش را، روز شهدای سازمان اعلام کرد، بر این باور بود که باید یاد و راه پر افتخار یارانی را گرامی داشت که جان در راه آرمان های والای انسانی گذاشتند و برای ساختن دنیایی بهتر، جان بر کف جنگیدند و در خون خود غلتیدند. آن عزیزان برای

دنیایی بدون فقر و ستم، دنیایی به دور از تبعیض و تحقیر، دنیایی با امکانات مساوی برای رشد استعداد های خلاق، دنیایی مملو از آزادی های مورد نیاز خلاقیت های انسانی، دنیایی مستحکم بر پایه عدالت اجتماعی، دنیایی در چنبره همبستگی همه جانبه انسان ها، دنیایی شایسته شرافت انسانی تک تک احاد جامعه بی توجه به جنسیت، ملیت، رنگ پوست، مذهب و اعتقادات افراد، و در یک کلام برای دنیایی سوسیالیستی جنگیدند و جان در طبق اخلاص گذاشتند و رفتند.

وقتی که جمهوری اسلامی بر پایه جوهر ضد انسانی اش، که برای ساختن جامعه ای با الگوهای قرون وسطایی، شمشیر بر کشید تا گل های سرخ طراوت و شادی را گردن زند، بر این باور بود که با این کار می تواند از شر نیروهای طرفدار آزادی، برابری و همبستگی انسانی رهایی یابد. تمام کش کردن مبارزین سیاسی در خیابان ها؛ بر پا کردن چوبه های دار در زندان ها؛ به کار گیری وحشیانه ترین شیوه های شکنجه برای در هم شکستن اراده آزادی خواهان؛ گستردن وسیع ترن شبکه های پیگرد و تعقیب و کنترل در سراسر کشور و پلیسی کردن تمامی عرصه های جامعه، در خدمت این سیاست به کار گرفته شد.

اما علیرغم پلیسی شدن فضای جامعه و به کارگیری تمامی امکانات سرکوب، سیاست رژیم با شکست روبرو شد. هر چند این شکست به قیمت درد و زجر هزاران انسان وارسته و جان صدها رزمنده راه آزادی و رهایی تمام شد. در این راستا، سازمان ما بسیاری از یاران فداکار خود را از دست داد، بسیاری از فعالین سازمان مجبور شدند درد شکنجه و فشار زندان را تحمل کنند، بسیاری مجبور شدند در شرایطی به شدت پلیسی مبارزات را به پیش برند، بسیاری به تبعید محکوم شدند و مجبور گشتند فعالیت را به دور از عرصه اصلی مبارزه و در شرایطی به شدت متفاوت به پیش برند. اما علیرغم تمامی این مصائب، سازمان ما و نیروهای مبارزش، هیچ گاه دست از نبرد علیه استبداد سیاه دینی و استثمار سرمایه داری و بی اعتدالی های اجتماعی و برای ساختن جامعه ای سوسیالیستی برنداشتند و برعکس پرچم مبارزه برای آزادی، برابری و همبستگی انسانی را در ایران و در هر گوشه ای از جهان که حضور داشتند؛

برافراشته نگه داشتند و عهد و پیمان خود با یاران به خون غلتیده را تازه و تازه تر کردند.

امروز که سالروز شهدای سازمان را گرامی می داریم، با چشم خود نتایج این همه فداکاری یاران و هزاران هزار مبارز سیاسی دیگر که بر پایه اعتقاداتشان علیه رژیم جنایت کار جمهوری اسلامی جنگیدند را در شکست برنامه های سرکوب گرانه جمهوری اسلامی می بینیم. امروز علیرغم خواست حاکمان، مبارزات توده ای مردم ابعاد جدیدی به خود گرفته است. مبارزات درخشان کارگران شرکت واحد که برای ایجاد سندیکای خود از هیچ فداکاری دریغ نکردند و مبارزات کارگران صدها واحد تولیدی برای رسیدن به خواست هایشان؛ فضای جدیدی در جنبش کارگری ایجاد کرده است. مبارزات درخشان دانشجویان در دانشگاه های سراسر کشور برای تامین امکانات بهتر و برای ایجاد فضایی آزاد و بدون ترس و برای آزادی و برابری؛ و بارزترین نمونه ی آن بزرگداشت شکوهمند سال روز 16 آذر؛ فضای دانشگاهها را بشدت متحول کرده است. مبارزات پی گیرانه زنان علیه تیغ جنسی و فشارهای نهادی شده علیه نیمی از افراد جامعه؛ رژیم مردسالار اسلامی را به چالش طلبیده است. و مبارزات و اعتراضات خلق های تحت ستم که به اشکال گوناگون در تمامی این سال ها ادامه داشته است، حاکمان اسلامی را با مشکلات جدی روبرو ساخته است. و مجموعه ی این مبارزات، نشان دهنده ای فضایی تازه در حیات سیاسی کشور است.

سازمان ما در سالروز 11 دی روز شهدای سازمان، یک بار دیگر بر عهد و پیمان استوار خویش با آرمان های آن عزیزان که برای آزادی و سوسیالیسم از جان خود گذشتند؛ تأکید می کند و بر این باور است که می توان با درس آموزی مداوم از آخرین تحولات در عرصه های نظری و عملی و با تیز کردن سلاح دانش و آگاهی سوسیالیستی و روزآمد کردن شیوه های مبارزاتی، مبارزات انقلابی را هر چه بیشتر گسترش داد. امروز که مبارزات به هم پیوسته کارگران؛ زحمت کشان؛ دانش جویان و روشن فکران، زنان؛ جوانان و خلق های تحت ستم، از یک سو و گستردگی امکانات ارتباطی به دلیل فن آوری های نوین از سوی دیگر، فضای اختناق و شگردهای پلیسی را تا حد زیادی خنثی کرده است؛ می توان همه امکانات برای گسترش هر چه بیشتر تشکل های مستقل توده ای؛ برای سازمان یابی مستقل کارگران و دیگر اقشار جامعه و برای شکل دهی به اراده ی سازمان یافته، مستقل و آگاه توده ای را به کار گرفت؛ تا از یک سو بتوان مبارزات آزادی خواهانه و انقلابی برای در هم شکستن رژیم جنایت کار و ضد بشری جمهوری اسلامی را گسترش داد و از سوی دیگر در مقابل دسایس نیروهای امپریالیستی که در اطراف کشور به کمین نشسته اند سدی استوار بر پا کرد.

گرامی باد یاد شهدای سازمان

گرامی باد یاد تمامی جان باخته گان راه آزادی و رهایی

زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

دی ماه 1385 / دسامبر 2006

جنایتکاران علیه بشریت ، صدام حسین جنایتکار علیه بشریت را اعدام کردند!

سال نوی میلادی را شاد باش می گوئیم

سال ۲۰۰۷ در راه است وبخش وسیعی از مردم جهان سال نوی میلادی را به عنوان یک سنت دیرینه جشن می گیرند.

سال را که پشت سر می نهیم شاهد ادامه حملات نئولیبرالیسم برعلیه دست آوردهای اجتماعی، سیاسی واقتصادی کارگران جهان بود . اماهران جا که سرمایه داری نتوانست مقاصد خود را از طریق تصمیم گیری های سیاسی به پیش ببرد، نظامی گری وجنگ را به عنوان داری موثر مقابله با مبارزات مردم وبویژه در خاورمیانه تجویز کرد.

آمریکا و متحدان آن در باتلاق جنگ عراق و افغانستان دست وپا می زنند و مردم بیگناه و بی پناه می باید تاوان جنگ بین دو قطب منفی ، بین آمریکا و ارتجاع کور مذهبی در منطقه را با خون خود بپردازند.

سال ۲۰۰۶ اما فقط صحنه تعرض سرمایه داری ، مرتجعان رنگارنگ نبود، سالی نیز بود که ما شاهد مقاومت کارگران و زحمت کشان چه در بطن سرمایه داری پیشرفته وچه در جهان پیرامون بودیم.

سال ۲۰۰۶ در ایران ، به مانند سال های گذشته، جهان شاهد امواج دستگیری ها واعدام ها وسرکوب های رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی علیه کارگران، زنان، جوانان و اقلیت های ملی و مذهبی بود. آخرین قرعه سال به نام آنانی درآمد که گویا تغییر دین داده وبه مسیحیت گرویده اند. از جمله در هفته های اخیر دستگیری گروهی از مسیحیان ساکن تهران، کرج ورشت و جلوگیری ازتجمع برگزاری مراسم مذهبی آنان را شاهد بودیم .

تشدید سرکوب مسیحیان آن هم در آستانه شب کریسمس و سال نوی میلادی ، نه یک تصادف است ونه یک اشتباه! بلکه این حاصل ونتیجه خصلت ایدئولوژیک وتعامیت گرای رژیم است که آزادی انسان در انتخاب، داشتن ویا نداشتن باور مذهبی را نفی کرده وبر همین بستر حتی درکی متفاوت از اسلام شیعه را که با تفسیر رسمی رژیم خوانایی نداشته باشد را نیز بر نمی تابد.

وقتی که یک رژیم ایدئولوژیک مثل جمهوری اسلامی این را حق خود بدانند که در زندگی شخصی مردم واز جمله حوزه مذهب که امر خصوصی افراد است، دخالت کند. طبیعی است که هرآن چه که در چهارچوب مواضع وتفاسیر رسمی رژیم قرار نگیرد به عنوان مخالفت سیاسی تلقی شده ومورد تبعیض وتعرض قرار می گیرد. سرنوشت مسیحیان ساکن ایران با سرنوشت اکثریت قاطع مردمان کشورمان در هم تنیده شده است .

بی حقوقی اقلیت های ملی ومذهبی واکنزیت مردم ما همزاد رژیم جمهوری اسلامی ایران بوده واست. سرنوشتی این نظام تنها در گرو همبستگی همه جنبش های اجتماعی ایران در راستای آزادیهای بی قید و شرط سیاسی وعقیدتی ، برابری شهروندی وعدالت اجتماعی ممکن می گردد .

سال نوی میلادی بر شما گرمی باد!
سرنگون باد رژیم سرمایه داری اسلامی ایران
زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

پنج شنبه ۷ دی ۱۳۸۵ - ۲۸ دسامبر ۲۰۰۶



اجرای حکم اعدام صدام حسین در روز تقارن عید قربان و عید سال نو مسیحی اگر از روی انتخاب حساب شده ای هم نبوده باشد، عیدی خوشحال کننده ای همزمان برای رژیم اسلامی ایران و برای دولت اشغالگر آمریکا است. اگر جرج بوش و خامنه ای در محل اجرای حکم حضور می داشتند، بعید نمی نماید که از فرط شغف یکدیگر را در آغوش گرفته و می بوسیدند!

ادعا دارند که صدام حسین به جرم جنایت علیه بشریت اعدام شد. اما محاکمه کنندگان این جانی علیه بشریت، خودشان در مدت اشغال عراق جنایاتی بر مراتب گسترده تر را باعث شده اند. اگر بنا بر اعدام جنایتان علیه بشریت باشد، چند تن از رؤسای جمهوری آمریکا فقط و فقط بخاطر جنایات فجیع و مهیبی که در ویتنام مرتکب شدند می بایست به اتاق گاز فرستاده می شدند؟! آنچه دولت های آمریکا در طول سال ها با بمب های ناپالم و خوشه ای و شیمیایی در ویتنام کردند ایا صدها هزار بار وسیع تر و جنایتکارانه تر از جنایت شیمیایی صدام در حلبچه نبود؟ آنچه امروز در عراق جریان دارد و آنچه بر سر مردم ای کشور در سایه اشغالگران آمریکائی و انگلیسی و در سایه نفوذ حکومت اسلامی ایران می آید نه تنها کم تر از جنایات صدام نیست، بلکه تداوم آن در شکلی بی مهارتر و وحشی تر و ویرانگر تر است که جنگ و تروریسم مذهبی و قومی و انتقامکشی های زنجیره ای تنها گوشه ای از این مصیبت بی پایان است.

جنایتکاران علیه بشریت باید محاکمه و مجازات شوند. اما مجازات اعدام در هر شرائطی حتا در مورد جنایتان علیه بشریت باید به اندازه جنایت علیه بشریت محکوم شود. طرفداری از مجازات اعدام با مخالفت رادیکال با جنایت علیه بشریت نمی خواند. محکوم کردن مجازات اعدام جنایتکار بی رحمی چون صدام حسین، نه به دلیل تیرنه جنایات او یا تخفیف محکومیت اش، بلکه به معنی محکوم کردن جنایت و قتل بطور کلی و محکوم کردن ریشه ای جنایات و قتل هائی است که صدام حسین و امثال او مرتکب شده اند و می شوند.

جنایتکاران علیه بشریت باید محاکمه و مجازات شوند؛ اما نه به دست جنایتکاران دیگری علیه بشریت و برای ارتکاب و توجیه جنایت دیگری علیه بشریت. محاکمه کنندگان صدام حسین، دست شان تا مرفق در خون مردم عراق است. چه اشغالگران امروزی و متحدین شان؛ چه حامیان دیروزی اش - که به روی مبارک نمی آورند که خودشان صدام را مسلح کرده و بمب شیمیایی در اختیارش گذاشتند. و چه جنایتکارانی چون حاکمان رژیم اسلامی ایران که خود در صدر لیست جنایتکاران علیه بشریت و همدست صدام در جنایات جنگ هشت ساله علیه مردم ایران و عراق هستند، هیچیک صلاحیت دادخواهی بشریت علیه صدام را ندارند و جنایات صدام ذره ای برای آنان حقانیت ایجاد نمی کند.

سایت راه کارگر

